

[illegible]

[illegible]

اندر کمالی باری بی اندر
محمود اندر محمودین و اولادش
بغیر از اولادش و اولادش
بغیر از اولادش و اولادش



معدن سوزان که آید بختند که بدو بست و جانان بیست

جایم خورشی بود در کسین نه بر این پیش از نو گویند

همه بسیم جوانی بران آید و نه که خند از دلی برون دست

زند دیو و افسانه بزم بزم که با رسم دلی بر کار دارد

و با دود در سلیمان نشسته که بیدار از کسب منی دارد

عنانی با کسب از غبار خام که سیم و پاکش با بودم

سبک که ما خود بر انداختیم که جهان بسته بارخ غلطی

بر کس رسد کار می رود که چون مال به را غلط کار دارد

رنگی ز لای اوف خوار تر از بر بر سر مردم از اندر

بانی با حکام بی کس که چون را بوم از دیکه و دوز

معدن از آن که کسین بدو که بوم بیدار و زده است

تعلیق به اول منی که در اندیشه ای از شد کار دارد

نی ماهی بر دانه من سنار و شکاف و بای من

نویز در من از کسین که بجز آن که از کسین

۶۱
۷۹

34

مریدان به نورسنی کربان به نورسنی
 سجد کردن از در پیش روی رست در نشسته و پای جان
 ناله و گریه می بینم همان ایستاده رست همان بزم
 زلفش در کار خجسته بود من از چرخار منم سپرد دور
 جهان را بر او دلور ماری بست مرا نیز دین و دین کا است
 مراغ و ماور جوامع منم من رن کرایی نایع و دار
 مرل مکر بر سخت خوش که هر تحت را شکست
 مانی زنده را شتاب مکران را که در آید نیست
 جوایز و ایامی زنده ماکر بهر دور مرل و ماکر را زنده کرد
 بهر دور از طلب باطل بهر دور است جوینده کمال
 جوانی زنده جان و کمال منم و منم جوینده کمال
 جوانی زنده شمع و کمال که هر یک را زنده و کمال
 ناله

مجلس اول
در بیان فضیلت
و مناقب ائمه اطهار

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین

و الصلاه علی محمد و آله

طاهرین

و السلام

هم که در این مجلس در بیان فضیلت ائمه اطهار
که از یک و این فی در جواب
در یوشم از این عالم که
بهر حال توان کنم هر دو
بیان کرد و این از عشر حرام است که در این هر دو دست تمام
چهار سال بعد از آن که کوش
فرستاد و هر یک که محل
خود را در حبس است که آن را در
در آورده اند که یکبار تنگ
محمد صلی الله علیه و آله و سلم که کوه
رسیدند که یکبار فرستاد و در کینه است که در آن
زیر بره که در صلی الله علیه و آله و سلم خوشی در آن ماه و در خوشی

[illegible]

چه درین روزگار گشتن چو دشت گلشن کانی گشتن
 پس پیش پا درو چون حاره کوه برانکس فلی نرماش کوه
 جواز ارم شوش که در کسند بلندی نرسد مهر خست
 بسکت بر کد بکون زیند جیش چاه و در نه دوشین
 ز بس خشن که اود آمد اندر نکست جو کوه سینه پس کی خاک
 شمشیر گشت جایش بنمو که در غار او از دمانی بنمو
 کشت از دمانی مسلسل شکیه دهن بار کرده بساط کس
 نهشت شک از کهن دکان بنا سوده بر یک نفس بکوان
 ز بیدن رنده جلا گشت که در کلابی هر سال شگفت
 دلسی نو بکون از دشتین بنا بست نفس مهر بر دشتین

مجموعه

در زیر

مهر

بر الكافر

ز بسج تن بردن اندر می نبارد کس سر برافروزی
 بسرا بدین بر آرد می مجا باشد و مهر بر خورده
 سحری هم جام و جلا زده بجای از جهان خیمه بردن زده
 ز بسج تن بر مکان شده اند و تن مکان
 جان گرم کنش کاردار که از مال و فلک میان بر آید زار
 جهان جوی و از اولیاه بر سرفراز سحر رستگاه
 برین کدایی خیمه افکند کشته ز روایتی هستی
 بهر جا که بر آید راجع سرخس و در پاشش اندر خیمه
 نشسته خیمه نایب در خیمه نرود و بر سر نایب در خیمه
 پاشش خیمه و در خیمه نایب در خیمه نایب در خیمه

درین کوه کینه ز شمشیر من
بزرگ خنده ز رخسار من
روم را بدید بگوشتش برون
به روستا شمشیر بگوشتش برون
بوی کینه جهان بگرزند تیغ
کو خشم را جهان بگرزند تیغ
جو بر فرق بلف اندر جوشش
دور غنچه در بایس بپوشش
چو برات در ماحولش تیغ
ز قوتی از سبک بپوشش تیغ
چو سبزه گلش بزم برید
دم بختی از منم برانید
در یک نمودن جان من سبزه
بسیار گوی که دور زین
بمشد ز گوشت در یکت در یک
از آن بدو آن نهاسیم گوشت
جهان دید در از آن قلم حوالت
هر که بخشد خود را بر آب
بخوانان قریب قریب
جان یک را هرگز نماند
دو دوستی من از دور و یکسره
سازد جو خواجه بر خواجه
رخسار دست
بخوانان قریب قریب
بخوانان قریب قریب
بخوانان قریب قریب
بخوانان قریب قریب
بخوانان قریب قریب

درین کوه کینه ز شمشیر من
بزرگ خنده ز رخسار من
روم را بدید بگوشتش برون
به روستا شمشیر بگوشتش برون
بوی کینه جهان بگرزند تیغ
کو خشم را جهان بگرزند تیغ
جو بر فرق بلف اندر جوشش
دور غنچه در بایس بپوشش
چو برات در ماحولش تیغ
ز قوتی از سبک بپوشش تیغ
چو سبزه گلش بزم برید
دم بختی از منم برانید
در یک نمودن جان من سبزه
بسیار گوی که دور زین
بمشد ز گوشت در یکت در یک
از آن بدو آن نهاسیم گوشت
جهان دید در از آن قلم حوالت
هر که بخشد خود را بر آب
بخوانان قریب قریب
جان یک را هرگز نماند
دو دوستی من از دور و یکسره
سازد جو خواجه بر خواجه
رخسار دست
بخوانان قریب قریب
بخوانان قریب قریب
بخوانان قریب قریب
بخوانان قریب قریب
بخوانان قریب قریب

درین کوه کینه ز شمشیر من
بزرگ خنده ز رخسار من
روم را بدید بگوشتش برون
به روستا شمشیر بگوشتش برون
بوی کینه جهان بگرزند تیغ
کو خشم را جهان بگرزند تیغ
جو بر فرق بلف اندر جوشش
دور غنچه در بایس بپوشش
چو برات در ماحولش تیغ
ز قوتی از سبک بپوشش تیغ
چو سبزه گلش بزم برید
دم بختی از منم برانید
در یک نمودن جان من سبزه
بسیار گوی که دور زین
بمشد ز گوشت در یکت در یک
از آن بدو آن نهاسیم گوشت
جهان دید در از آن قلم حوالت
هر که بخشد خود را بر آب
بخوانان قریب قریب
جان یک را هرگز نماند
دو دوستی من از دور و یکسره
سازد جو خواجه بر خواجه
رخسار دست
بخوانان قریب قریب
بخوانان قریب قریب
بخوانان قریب قریب
بخوانان قریب قریب
بخوانان قریب قریب

[illegible]

و این کلام را
در هر روز بخواند
و در هر روز
در هر روز

این کلام را
در هر روز بخواند
و در هر روز
در هر روز

این کلام را
در هر روز بخواند
و در هر روز
در هر روز

89

در هر روز
در هر روز
در هر روز



مجلسه اول

33

مجلس شورای عالی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تاریخ ۱۳۰۲/۱۰/۲۵
شماره ۱۰۰۰

[illegible]

بیدوی رفتند و متاسفند که نور و آن جوهر ناب را
 دوست دارند که در جان نگویند
 بمنزل که غایتش کشند باز
 بیاسای ازین مرادور کن
 می گویند به منزل بود
 همه دل بر انداختنم دل برد

۷۵
 ۷۶

جهان که آرام گاهی خوش است
 در دور دور این باغ آراسته
 در از در باغ منکر تمام
 اگر زبکی با بوی خوش
 درین دم که دری است درین
 نه زخم اندیشه از بی دل خوشی
 خزان از کسی در خوشی بخوانند
 که درنده نظم این درستان
 که چون آتشین روز روشن گذشت
 شناسنده در اخل در آتش است
 در و بندین بر دو بر خاسته
 ز بکر در باغ بیرون خرم
 که باشند بجا ماندنشان ناگزیر
 که آینه و نقش هیچ است هیچ
 مگر زنی رنج بخشه است
 مگر وقت آن کاب و خرم نماند
 سخن را از برین باستان
 بر از دور شد که نماند

۷۷

شکفتی بود نور با	تنب از راه بر سبب پیرا به
خنده مایس در اندام صبح گاه	طلایه ز شکر که برود شاه
نما بود در آینه از آینه باس	بنای نامد شدن چون خراس
سر سیمه بر ساق از خواست	لبا خفته کفایت پیل مست
نظم بر بر زبانی در اندام	عقودن مردم از رنج و تاب
که می جاشی بودی از شرب دراز	نباس گمان بر دلت گر بر داز
بدری بودی در روز خنک	مکوان دلدی نمودی در خاک
که ریزنده صفیر می جوینده را	سکانش خن شد و گوینده را
پیدا رسد و سیف در آسپاه	چو خورشید روشن بر آرد گناه
رو دوشنی در میان آورد	دوشن در خالی صحن آورد
تواند زان بر نمائند سر	باز دم خوش نمودی از یکد سر
دل زانی زن بود در راهی است	جو دارا کورال دلدی را حبت
نمودند را بخشیمش و خون	سوی آتش کسی کشد ز خون
بفایم کجا نبرد اند	که برانی از دقت بس خورد
ز روی نمانم کسین بجایست	جوف و دشت را دم در جک

به چرخش و داند نهاده شکب
 همان فاصدان بنمردند جهد
 مسکنه ز دلف جابه از
 خصال دوسر شکب را بنسب
 چش گفت با بهلوانان را دم
 بگوشت پوشیدن مرد و ار
 کار دست گردید مار ملک
 خامت که بنمردن بر روی تاب
 به اندیشنای چنین تهناتک
 چو شنی در بر و شنی مار کسرد
 تان بدل گفت منمندی شزار
 در اندک بخش دوشکر بوی کوه
 فرمول نسبه شاه بهی نژاد
 بچیت ز لشکر بر جملک
 ز بولاد و صد و بر بای کسرد

۸۸
 ۷۷

۶۱

یکی بر دیزی یکی بر سر سب
 که بر خوان اوبه بود نه شده
 که چون باهی دارد و دین نرنگ ز
 چراغ بود و سر سبکی خلیس و آب
 که در دایره بن بر سر سبک بود
 رگب جان بگوشتش کرم منوار
 در کماندیم لکن در رگب
 بود روزی آنروز فروری
 دولت کرد و نه بر سر سبک و باب
 همان بازی و کسره بخاک کسرد
 علی بن سبک کرم و بر سب و ار
 کزان چمنش بد و کسره و نه توه
 جوهر خوش است از ازل با ادا
 سر از سبک از جود سر خد شکب
 به آینه خد و کجای کسرد

همان سپهره گشت را بهیچ	دور مینماید ز دور گشت کار
که بوندند روحی جویند و ماه	جنح آنگین بسند و زنگاه
آنگشت است از زهره و جارمخ	جستار از هوا بر زمین برود مخ
ز نقش کهنش بر سر جانانی	حت تار و نقش کهنه در جان
آنگشت از بهیچ از بهیچ این نفوذ است	سنگذر که مخ حسان نفوذ است
آنگشت از بهیچ این نفوذ است	بر یکجمله زبلی جوایزده بهیچ
سهم باریکی بر سر خورشید	صفت سیه را بگذرد و نشد
بفرمود رقص سحرآمیز در آستان	کرنا لکان بجا داشت آن که خوب
ببندند زبهره و جارمخ	سگر و قفسی که بر زبان استان
کرنا لکان بجا داشت آن که خوب	همان دستواران در قافه را
جو بولاد کو هستی سینه گن پیل	بقلب اندر دل و جان گن
دستار آسمان را زانجا بکشند	برآمد زلف و دوت کز خورشید
درآمد بر فضل از دایمی	بهره غریب و حیل نهند شمر
برافراودند ز زرد و درویش	ز شوریدن ناله گزنا بهیچ
نفسیر بهیچان بر بهیچ از بهیچ	ز فرما و تو بهیچ هم از بهیچ پیل

ای بس بزرگ

ز بسویک نیمه زنده شد
 ز بخت بدین کوس خالی دماغ
 در آمد بکس آن سر همت
 ز بسی خبر باران که آمد خوش
 کز آن خبر باران کنون شد
 خروشیدن کوس و تیر و تیر
 جود علی زبان از نوامای زبک
 کشتن و دو و دی و نو
 زغن کوب کله سنگ در رسد
 بابر و در زده خان را
 شمشیر از تنخ سیمای
 زواید و بجان سکر شکن
 ز بس زخم لولاد خوار است
 ز کون شمشیر و در زانک
 ز بس مردن و کج انداختن

بر بد ز چهره و چهره
 زین از زلف او در و در
 کشت و در و در و در
 کز در بارانی خود زد و شش
 بجای نم ز قطره خون آمدی
 نوشتند زاده و بر جان
 بر آورد خون از دل خاره سنگ
 سند از موج خوش زین لاله
 غباری سند ز جای بر خاسته
 شنایان شده شمر خون مار کج
 حوساب شده ز زانک
 تن کوه زنده ز خوش
 زین را شده ز شمشیر
 ز بکار کرد و بس فرو ماند ناک
 نفس را نه زاده و برون ناخن

سنان در سار سینه چو کشت
کر نیز کانه در لکن رستخ
سواران همه نیز مرد خسته
دران مشلخ آوی زانو کمان
بجان مرد خون بر کشتن شاد
ندارد کسی سوس در جلیگاه
مکن گوشت کشت با کفر راند
چو مرک از بکن بر آرد هلاک
بمرک همه شمشیر زین سپه دور
زین کشته بر کشته مرد دل
بر آن دجله خون ملز آفتاب
سنان سکن در دل دار
شمار که نمیشد در افکنده
چو کشتن کرد از سمیت
بر آکند کی در سپاه او فتاد

سپهر بر سپهر چو بال گذار
نه روی زینای ترا کس
بهری ز کشتن کوه از بس افتادگان
کشتن کس کشت و دما
نیک کس خرقه کند بوشه سپاه
که مرک ما شوه از زین خسته
نخود منهدی از کینه اندوه ناک
بکری کس ارجه بود نا صبور
شده راه بر نشسته مرده نورد
سواران افکنده زور برق
سپهر بر سپهر چو بال گذار
نیت در دشت کس خار افکنده
فانیت کس بر کشتن
کر کشتن در آتش کاه افکنده

سپهر

کامبال را که سحر کرد	و مرد امیدوارند سحر
کی خواهم در از حال خوشی	نشان جنگی کنورانی
زیرا خود دست دراز	در بعد از پیشه پیش ازین
ز عینت بدولت احکام را ندید	چو در وقت غلبه
ملکه کانی خفته سستگون	بن مرزبان بدو خاک
همان شب که کرد با پهل روز	سجانی لغا و پای
ز روش فرخا و اسفند باز	بازوی همی نموده
باز خزان گشت چهارچشم	بهرای فریدون و طاهر
دوق برورق برود هر سوی باد	نسب نامه دولت کی آباد
در آمد بلب لکن میل زور	سکندر و داد از نشت
دور ز خفته خارج از ملک	بفرمود نام دوسه تنگ
خود از حای از طایفه بنده شود	بدانند بر حای خویش
ز در حای کسره کرد بار	بالب کشته آید سحر
بدوخت بر خیز ازین خج و خاک	فرمودت چشم ازین زعم
شب نمرود بر خیز ازین خج و خاک	کشته آید بر سر و ان

کشته آید بر سر و ان

جودار مردن حضرت

مجلس شورای اسلامی

مجلس

نوائی بہ ہندوؤں کا مذہبی گرو

بسم الله الرحمن الرحيم

سید وین رانل رو
نور ستم بر ما روزی

مکتبہ دارالعلوم دیوبند

وہی ہے جس نے

میں سرور اور سرور میں
وہ ہیں کہ وہ ہیں

زمین و آسمان و آبرو و خاک

...

10

زودن زانو زانو زانو

100

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

محمد بن عبد الله

1994

وہی کہ جس نے اسے
میں سے لے لیا ہے

فہرست

عقوب بن یونس ولسطوری

جہاں شاہ را در سارای
نہر شہر لہر و دم ماند

ملفوظات میرزا قاسم خان

زمین لرزه

مجلس سیدان

زبان من لنگر سپید بیدار	در آن کجایم خودم باریات
اگر ناج نوا می بود ز سرم	بست خطه کند و نام کندم
چون زخم و لیسیت کت دم	و چون زخم زلفی بر آن خواه
سنگ زخم کای ناخدا	سنگ زخم کای ناخدا
نخوت که ز خاکت باشد سر	نه نواده خون شود سر
دکبان چه نمود کاس کار بود	ماصف ندارد در کس کار بود
اگر ناخدا بر افسر ارضی	که نذا و چاری
در وقت بد با خون ایدم	که با سینه در موج خون ایدم
چرا که بران بختا	چرا که بران بختا
مکرانه شاه نشینید	نه زنی خن بر او بدی
بدارای کبشی و دانه ای راز	که در رم به نه بود و در راز
و نه ای چو نه افشاید	کند در راز و نه افشاید
و بجا که زنده رسد بار	بهین بود پس ملک ز بار
چه بودی که ز اشک رشت	سنگ زخم و نه افشاید
چه نمودت بر دل نشاند	که بر این زار

از یک سنی

در حد خطه ای

بمنزله بیا من یکسر موی چو
گردن ز شرم را چار و دالشی
مباد که از یک چشمش می
در خون نگریم بر آن باج خوش
سنا و تن کلاهش که سار و
نقد از جانی که دارد که
بجای که می چون ندارد روان
بمنزله مری مراد و جمیع
نورده خودی که فرمان کنم
خود را شعله آن دیم و نواز
و وقت گهای هنر گاشتی
چو بسی از جان کان
بمنزله بیا من یکسر موی چو
ای دیم منزه درون
و برنی که از آن کرد و شتاب

که ز می نزد عهد نورانی آمده
طلب کردی تا از انستی
که مانده از روی و دست می
که دارد در سر و افلاک خفت
بدین چو کی نازد در نواز
نه چندان چو در آن کجا که
کنم نوبه بیا و دست در روان
امید که در می و صفت خفته
بکار روی با تو بهمان کنم
چو مشت گری دیده در سید
سند او از هر دو بخشین
گویی در هموم خسته شده
رسید تا در حریف در مانی
لب از لب خالی من شو

سبوی که سوراخ دارد
صاف خراش زردی می در
یکی بر دو کس سر آرد کجای
نه زوایین ریمان که هست نه
بین روز من استی بسته کن
چونستی به بند من ز سوراخ
نه از غدا یا همان لبره کشد
نه من به نه من شدم فایز
جود است دل مالش انداخت
نوسه سینه ما و لبش است
جود خواستی کار تو صفت
سینه خنجر از زود ام انداخت
یکی ای که بر گشتن سبک
دوم لکه رفت و فاج کمان
دل خود بر داری از صم کین

بوم و نمر ششم کرده در دست
یکی آورد و کسری می بود
چون از قلعه رفتی که خدای
نه اناکس رفتند رستند
نور از خنجر روزانه شکر کن
بدن و زوایین انداخت
که از خنجر زخم صاف کن
بخاریدن رسته نکرد پس
که خنجره لب و بر من
که من کرده ام سر زابین
بوفنی که بر من بیاید گشت
بر آید با قبایل است چنان
نوباشی در من داوری داد خوان
حاکم خوانی مندی زبان
تغیر داری از زخمه نازنین

سوم

سوم زکریا و یحییٰ
حرم نسبی و رشتہ ای

مسند احمد بن حنبل

هم خورده خود می باشد که چون در وقتان کون از میسر

دل و نفس در دوزخ

سلطان بن محمد بن ناصر بن سعود

نبودی و نوری بود که در کعبه بود که در آن وقت

وخت کمان ز فرخنده باد افق بوم بر موج و تکان باد

مجلس عمومی و محلی مردم

یوسف علی شاه و فرزند او

در روز دوشنبه پنجم

میرزا محمد علی صاحب الملک

سند زعفران و دارچین

مجلس شورای اسلامی

بوجود آمدن و تحولات
از وضعیت موجود

بنو محمد و احمد حمید کل بود
در حایه قاسم و حسن و علی

جو سرفراز رود و جبه جان زمین کرد در رسم خوانی و نوازی
 خزانگی که بادی در و نور و نقش چو شقایق بون حدیث زمین
 اگر کسی بگریزد و دروغا بکشد خوف الی نوبی عاقبت زلف خاک
 با ما بیا که شود خود را نمود خود خاک شود و زلف از آب سرد
 چنان است رسم این کفکاه که دارد بابت بدین معنی را
 یکی دارد در دهان و بستر دگر زلف بکفکاه گوید که خنجر
 کفن نموده در جوردب ط باین شعر که در ناکه است خط
 که در دست نذر لهما و در زرد کبودت کند خنجر و جلد جود
 کوزنی که در شهر سنجین بود ملک خودش خانه بران
 جود خنجر از نوبی کوچ بر نش جلد مشهور است راه اندرین
 باین بنی و در لکشی در برقی حسن راز خود و در میان و در
 سمندر و در لکشی در برقی و ملک این کهن نذر لک نخل
 غری جو زنی غریز مرد های خرافات و جهان و در خنجر و در
 در کت و ملائک و در کت ملائک همه راه ریح نیت با ریح راه
 که در اندک که این خلقت در بر نه دور بدست بر می اندر چه در و خنجر

ازاد الی...

زرد گیسو نو بر آرد بروش	سبوی نو از شری آید بخوش
کند از گیسو بن و خیمه و دم	صد ناخن دارد از نیک و بد
هفت رنگ با شکر و فلان میشت	نقد کردل که بشمار سر است
فلان کفن در خوشی	طراش و دیکت به دوش
گیسو خون فرشته بلندی	لباس با دوش و دست بستی
ششامه با نیت ناز و داد	بلیه یکسره دوش با داد
به باردن بخت چند خوشی	زهر خوی چند برین سبایی
چو خضر خیل نوزدی روز دهر	چو بخت از کیوان چه غنا
ازین دلو و دم که دلم و دلم	نشان توانا به چشم
بی نور از ششمانان کم	نماز و عیسای ادم
نوازش برنده از خوش نواز	زودم لرزد سوخت کوه
همان بنشیند کوخای در بنه ارد	ز بهر سخی مردم توله ارد
کلو و حب مردی گشت خرد	به ویرد مان مرد میها ببرد
از نقش مردم بخوانی شرف	سوی که دلم بنشیند شرف
بیشم اندر دل مردک الله	هم از اول مرد می نشسته سپاد

باز دارد
باز دارد

۴۲
۶

و کوه خدای که بایستد خرسب
 چنان کنی اندر بزم و در خلد پس
 همانند لعل کنج کندو خند
 بگو تر فرو زو دل سزه فام
 جو مار یک شاییدن سوی کنج
 خرد روی نگرس که شد کنج باب
 تو خاکی گرس کنج باید رود است
 فرو زنده شد مرد ز خواسته
 زر تن سوه ز خفون زبر شد
 سیاهان مغرب که زنگی داشتند
 سکنر خود دید کمال کان کنج
 بر شدند کمال ز خفونش را
 از دل کنج ز رسته دو بهر
 بگردن ایران فرساده کس
 بدو راه آب گسره سر نه شد

و زو مکرز خاص باید نصیب
 زهر جهاندار کرد خاص
 صوفی بستند از کوه سحر و خنده
 مکرش جبرافش ازین نام
 که کنج آید از روشنائی مرغ
 ز ستادی بر فروخت جان باب
 که بی خواسته خاک را کس نمرد
 کز کارها کرد و زر سینه
 که چون ز خفون شاد و بی گسره
 به فرو رفتن ز خفون فلج شدند
 که در دستش ز فانی دست بچ
 همان ششم را و در فتنش
 بدو و در شش کس از زهر
 کزین در نکرد کسی بار پس
 به کس از زهر خفون سر نه شد

بجای شاه کسی بی ساس
بزرگان بر سران فرستاده شدند
فرود شدند از دل مهر بار
همه هم گروهی براه آمدند
بر آن آمدن شاه و مادرش
خدا گمانه بابر کی می رسید
در کجای ملک و بابر کسی
همان نان بر کس می رسد
بوادار بچه در پیشش نشاند
خوار برایشان لکن می نشستند
نشان او بر سر زمین بکران
بمقتضی بر شهادت فرستادند
سیرکشت جنبه بر پای تو باد
کهن فتنه و شهادت تو می توانی
چون کسی زدن از پای تو

نوازش کریم را در بقیع
وزان خور می شمع خورشید
که منت او سوخته بود
سوی لجن کاه منشا به آمد
از زن به یونان شکر شاه
که در پایه کعبه می نشست
خزیده بسی درد و کوه بر سر
بر آن صفای بخت بود و کرد
دو مایل و یک روز در میان
سردر چهره سرک می یافتند
فلک کوشت بر در بر آسمان
که بار تو باد سپهر بر
سپهر عدل و خالای تو باد
نه خسته و نه خسته روی تو
سیر و باغین کعبه می

۹۴
۶۶

۹۹

چو شمع دید که ز راهی فرزند آکی
 در حق ز کجی گاه از کسب سیم شکوه
 بغیر از ما هیچ دهنش آردند
 دور شکست کردن مرا فرافتنه
 بسته نمی از خون شان کمال گنبد
 نخست از کجی ز کجی در زلفش بود
 چو نقد بر زلفش آرد و بمیش
 بغیر از ما خوار کردند نشان
 نهادی بر آید بگرد سپاه
 کسی که بن ستم خیزد از نام لو
 شبح شود بر رخسار او منشی
 نظاره کنان شهرت او گری
 بر آن راه و کسب توین خود آید
 در رویه مخاطب حق بر آید
 نهاده زما بخوی یا بگردان

برادران من فوس شد خدای
 که جمع آید از تنگ کسور بگردد
 و خون بر زلفش کشند
 چو بل کردن در زلفش
 رهن صلوات ان بر آید
 سینه خدای که بر زلفش بود
 بر وزن آمد از خنده خنده خنده
 رهن سینه بر زلفش بود
 که غضب با دلش خور زلفش
 بدین روز بایستد سر ای لم
 بر آن بنده کوشند خوار و شک
 بر انصاف و کثرت و کثرت
 همان جوی را بنده فرمایا کشند
 نشینندگان خلیفه بر خاستند
 از آن دل و دمه و دهر و دهر

سکه و طلا

سکندر صفت ندارد و در شکست
بسیار آگاه مایه که در خانه
بخار از او زنگار را با چوب
بر سر سبد های پرستان از مای
سی سالها و جهان را بسنی
چو دخی که در درختها نشسته کرد
از دیکه که با دخی جهان را نشنی
حوار کسی را حوالی کوشت
نبوت بنده در کوی شاه دوم
کلانی بر در است از رتیب کوز
سلطان حسن است و در کشتن او
کشتن شایه و مانند صفت
انوشته منشی با و در دوی و هر
سیر منشی از زنده ای و در خانه
بسی از کشتن در جهان و هر

بر او خفت چون سیل و در
سختی است بر فردا بر
طلب کرد زنگار و زنگار
لکند و سر سبد های پرستان
از حاکمان و چوب
کنایه نه با منی بر در کشتن او
نصبت چرا زو و منستان
کننده بر در و که باشد منوش
بر و من زبانی بر او خفت می
بی و خولان است هم زنگار
نصبت همان نیز از رتیب کشتن او
که با و حاکمان را کام کشتن
ز و منشی هر یک با و خفت
سختی در منشی است از خفت
نشد و در منشی است از خفت

۹۷
عاج

نیمین منج روضه که دووی کلا

چو کشت سکندر روختن عالم

چو کشت کدو در حق بر

سندکستان مبری از جور خلا

کجا کرد در سبل جوی حراب

نزدایم دقت فروخته بکج

جوانی دستهای و لاله

لکام از جوانی توانی رسد

به پیراهن سر کند له خورد

همان مایه نشه جان شود بکمال

و کشته براند که از مغرور و جنت

از دوزخ و دل خود کس آید بر امن

با کشتن جان کس از کشتن

ازین روی سر و دست و

نمودم مدید و سعادتی در این جنت

ز دارا چه آید بکجا و

بکس خوارین و در کرد و گزشت

بهر مرده را کس کار زود

بجوی و کس در افروید است

زین دو بهشت می درین مرغ

همان به که باز و ما با

جو مری رسد کوشه باید کرد

افتخارک و جنت درین ماهه کرد

برست نشه راز و بکسر و طلال

ششاد و دراز بک و در

چو کشت کوه کشت مردم ز کس

وز و دجونی از کس را کشت

که بهی و کوه کشت کردن و کس

به بهی و کس کس کس با

همان لاله

همان نبرد از رخا که دستشند رده کوه البرز برود شستند
 به پوشیدن و خوردن خاکستر شدند این از خوردن جمع
 حوت و دغان با و کار لبان خرد و د از کار سود و زبان
 به رنگ و د کار و ان کیم نبرد از مالیت و کار که است
 به پیر میدان صفت و کار و از که از به فروزی آمد بکار
 سپهر را چند میر آوردی صحنی که مرد و است بای ۴۹
 نبرد از مائی جهان دیده گفت که فروزی ملل به پهلوان چشمت
 که در سنگری خونوت ای بود بخونوتین سیاضی بود
 جو فرما چناب کین زهر پوشیدی بر ارد و است
 شستند مرخا از زبان پیش که از زودش زره و د پیش
 و در سنگری سنگری سر کلفتی است در سنگری
 به کام کیم به ن زنگر نهد بدو ستم
 صوری از خود و فیه از هدای که سنگری است از مانگر بای
 جبهه و زبانی نمود به سنگری ملل سنگری
 کج نایب بای بجانی مانگر و ملل که مرد زره و د مانگر کوشش

زغال که بر شمع می نشست
 چه گفتند بر شمع و شمع را
 ای صفت با هم می گفتند ما را
 سگش می گوید و خوک را رسیده
 سگش نه دل آمد بعد از آن فلان
 خود در پیشش تلفوز می نمود
 در کمال روشن سگش رسول
 شنیدم که در شمع کوزه را
 کمی از روغنش از وی بر جبه
 غریب آدم که بیک پنج شنبه
 به پنج خدایست بر کعبه
 جهان و در بر خاضل است هم حرف
 جوشیدن زغال که شبنم
 که کوزه را در شمع
 و کوزه که در شمع

و کبریا به گفتن این کلمات
 بر آنست پس در روزی که
 خداوند انشعاق نمودند
 چنین در باطنی نهادند
 سرخسهای که شعله میزدند
 بود و در برهمنی و درخت
 که بودی که او پای بر زمین
 سنگ در برید باقی ماند
 از خون خورد و در بر زمین
 در میان و غروب است
 و بود در روز و من روزگار
 پس از آن روز به زمین
 که بعد از آن که در زمین
 زانوی و ناله در زمین
 جای که در زمین و در زمین

۹۹
 ۱۰۱

۱۰۲

زین خود ما خود زین زین	زین خود ما خود زین زین
که نشنند و مانیریم مکن	که نشنند و مانیریم مکن
زین شمع بویست درون چارطاق	زین شمع بویست درون چارطاق
چنان عوینو داری همان را باقی	چنان عوینو داری همان را باقی
سه از رخ نام ترس عاری بر در	سه از رخ نام ترس عاری بر در
زین گن رخصان زبان زردست	زین گن رخصان زبان زردست
را باز گونه نمود مبره این	را باز گونه نمود مبره این
توزلن ره که شد باز گونه نورد	توزلن ره که شد باز گونه نورد
چو بندی دل خود درین ملک مال	چو بندی دل خود درین ملک مال
بدانشی نر از نمون کرده اند	بدانشی نر از نمون کرده اند
ترکیده هوای که بخون بود	ترکیده هوای که بخون بود
هر آن مال که زده درین دستان	هر آن مال که زده درین دستان
سنون دلال نه زین و کشته	سنون دلال نه زین و کشته
چو در طایر این نه خوانم	چو در طایر این نه خوانم
دل ز بند بهود زرد کین	دل ز بند بهود زرد کین

به جلد و دور به از کینه است که او دور در نو رسد
 به یقین نامه و روز گشت جهان تو نزل کن مکن نامه جنی کسان
 چه زدی به یقین نامه جهان باقی همان این که قیام و این باقی
 شنه از ساج میر و نوبت سال گرفت از ساج میر و نوبت سال
 زینت کزین کرد و بویاس بسی کینه و زینت کزین کرد و بویاس
 بر زمان ایران زوینت کرد و بر زمان ایران زوینت کرد
 شناسنده کان از و به پاره شایسته کان از و به پاره
 کونین با که از حرمی شست فرو زنده خورده و به آید و شست
 زما گشتی رفت رفتی علی رفت کدشتی فرو رفتی
 جوی از زده سنده روی فانی فرو زده سنده روی فانی
 زوینت کزین کرد و بویاس کونین با که از حرمی شست
 خود زنده سنده و زینت کزین کرد و بویاس خود زنده سنده و زینت کزین کرد
 که نادر و از و زوینت کزین کرد و بویاس که نادر و از و زوینت کزین کرد و بویاس
 زوینت کزین کرد و بویاس زوینت کزین کرد و بویاس زوینت کزین کرد و بویاس
 کسی را که زوینت کزین کرد و بویاس کسی را که زوینت کزین کرد و بویاس

۹۰۰

۱۰۵

نظم کنان رفت زین مرز بوم
 کسی را که نزد یک روستا بود
 چون کویران را نوی کردیست
 سر بر زغال کجوران سپرد
 بیس دلدی باشد آن یک
 ز لایه ها را در دکانست
 نه خرد و نه داند نه زنیست
 نامزدین ملک است بشی
 خرد شد از کینا سینه
 خرابی بود که هر سپید
 که نمیشد و ز زمین رفته
 بیامثال بهلولی نکند
 گفت و ز شغل بیاراد
 جهان را مانده است بسی
 زار و بیست ازین و او را گفته بود
 مروست به بلبلان و مروی بوم
 ز حین سیاه لکن دو مرتکب بود
 معان بن که چون کوه بنیست
 به بن نه نامزدی هم چون گفتند
 که نخی در میان کوه خدایست
 فرو مالک شود که خیره دست
 نمی داند و نه روی در دست
 نه در سپهر و در دست کسی
 شده خصمت از فضل کینه
 بنر زین ای باشد از دست
 بقا در کس و در کس
 ملک از او حال دستمالی کند
 سیاحت و زنی بخارند
 جز شغل خود کند و هر کسی
 نهال از غریبی استند بود

کوه در آن روز

ازین گونه بهر دو ما چند و چند	کسوت و در دست فب و مند
مناوی بکلیت از سر و بار	هر رنده و خند زین سخن شهر بار
خزین کجا علی کند بهر	که میت در ز میت فو و کند
ز کما و ز کمن کوبد	کشتا و ز کما و مند و کما و
همان شهری از شغل خود خندد	سپاهی نامین خود رود
همان جبهه اصل بود بهر	نگر و کس خرنی کار و خشن
همان جبهه دو و خن که بود و خن	ز جبهه کر زنده و بار خست
همه فارغانم ستر و در	خداهای هر کس بعدد کرد
بیاوی زور و در شهر فو و بار	جهان را ز درانی شهر و خشن
همان در خن ز کما و ز کما	جهان بهر ز در و خن
یکی شمشیر و خن و خن	بیا ساقی ز شمشیر و خن و خن
که شمشیر و خن و خن	به شمشیر و خن و خن و خن

۲۱
۹۶۵

۱۰۰۰

بر کشتن فشان در شمشیر	سپیدی مبارکی و پانده بهر
ز جبهه و ز جبهه	که شکست زمان بهر شکست

دیکین چو سوزم ز دل سپند
خطوای زمین و آسمان
چه ترسید و در چرخ خط
به زبانی زمین پایه بر دلش
نزد رعد و آتش نهاد
که چون دین و جانش
سکندر ز مود که در میان
همان دین بر نهاده
مغان را با آتش سازد
میان بود رسم اندر کار
گنجینه های درو با بیست
نویز که بر آتش نوری
بدین رسم کاغذی را
سکندر و کور و کین
بر آتش که گوید در آتش

هر چشم کی رسد از نر
اسی این نذر و چه فارغ است
با قیون گری برده ماند باید
نهین برین دیک بزرگو
بنش گوید بر آتش
نزد آتش و آتش
کشت بر آتش بر آتش
گر آتش روی دین
بر آتش که و کار
که با آتش و آتش
نماند لسی بر آتش
بر آتش که و کار
هر آتش که و کار
بر آتش که و کار
نماند لسی بر آتش

درا رسم

و اگر رسم کن بود کاشن
 بخور و نمید خستنی شده
 زهر سوختن و ساقان باویده شوی
 رخ آریسته و سستما و نکا
 مخانه می لعل برود شده
 زهر دین و دمنان و دمنون کند
 که کارشال تو خفی و دلمه است
 زهر دمنون جزئی می شود نقشه
 و دمنون که بوته نین بر شادین
 جو سدر می و سستما و نکا
 به ساقان که زهر می رود
 یکی روزستان بود از روی و کاخ
 جد بهر کی زهر کرد سستی
 جویب رسته شد و دمنون
 پخت با جو کشت شده بلند

همه سال با نوز و ساقان نشسته
 که نوستی بهمن نشسته کرده
 ز غایرون ناخته و سستی
 ساقان و دمنون از برن
 به او دمنان کردن فرشته
 بر او و دمنون که نوستی بلند
 که نوستی که نوستی که نوستی
 زهر دمنون که نوستی که نوستی
 یکی باقی کوب و دمنون نشسته
 سستی و دمنون که نوستی
 سستما و دمنان و دمنون
 لکام و دمنون که نوستی
 دمنون که نوستی که نوستی
 سستما و دمنان و دمنون
 جویب رسته شد و دمنون
 جویب رسته شد و دمنون

۱۰۲
 ۹۰۲

۱۰۰

بوی ماهور برآورد بود
 که باران چو سبب رسد بود
 جان و دروان ششک رای
 که رسم مخان کس بخار دای
 از آن خورشیدان پوشیده رو
 تا در نایب رخ با شوی
 به نقش منیرتها باره کرد
 مخاوار از سجاد زنده کرد
 جهان زرد منار و لود و نیست
 که بدست بر خنجر و من کوفت
 باین زبان زین تخمیان ششمنی
 تا از آن مسیح ز ششمنی
 و کز آن کجاست آن جمیع سنج
 تا از آن کس که کج
 همان نازش کل ناز خمر
 بر زرد و زلفش برستان زود
 چو شاد جهان رسم لعل زود
 هزار بر و پستی نذرند کار
 بدین خنجر سبک لودند
 چو شاد ملک و ملک کن
 بخور و ناز و زود کار
 نفخه کی صبح را نیت کنند
 و اگر بادست ناکجه نو
 برون کن بهمن یک از زوشن
 که دیبا و خور که زنده و پوشش

این بار سبکی

(Faint handwritten notes or bleed-through on the right margin)

[illegible]

1. 2
903

07

آنکه در پیش از تو نشسته	آنکه در پیش از تو نشسته
فدای تو شد و دینش	فدای تو شد و دینش
که این ماه بود روز دهم	که این ماه بود روز دهم
و در آن روز از میان ماه	و در آن روز از میان ماه
شود و بر یک ریجک	شود و بر یک ریجک
برای آنکه در پیش از تو	برای آنکه در پیش از تو
نموده و در آن روز	نموده و در آن روز
به نام موسی بن جعفر	به نام موسی بن جعفر
سزاد از خطه و من	سزاد از خطه و من
برایم ندانم خواهی	برایم ندانم خواهی
بر آنکه مایه از آن	بر آنکه مایه از آن
سزاد و در آن	سزاد و در آن
شده و در آن	شده و در آن
رخ خویش مایه	رخ خویش مایه
برای چنانکه	برای چنانکه

در این کتاب
 از کتب قدسی
 است که در
 این کتاب
 از کتب قدسی
 است که در

در این کتاب
 از کتب قدسی
 است که در
 این کتاب
 از کتب قدسی
 است که در

۹۰۹

در این کتاب
 از کتب قدسی
 است که در
 این کتاب
 از کتب قدسی
 است که در
 این کتاب
 از کتب قدسی
 است که در
 این کتاب
 از کتب قدسی
 است که در
 این کتاب
 از کتب قدسی
 است که در

۱۰۸

برسم کسان خلقی ساز کرد	در رفت نخبه را باز کرد
برداشت پیرانه در جیب	ز مصری و رومی و صبی برید
که دل را نواد و جان را نوی	نامی که نامه خسرو فی
که بوسند خانه از کند هر گرم	نصیبهای ز رفت خرابای نرم
برآمد با آلت بسی خود میداد	ز جوهری خود از آید
نشد بسیم خانه و لیل	بسی باو مشک مار و مار
بشوی بدل از دلم سبزه	فرشاد بکس مشک بوی
طلوع از افق بر لاجورد	بر جان ز بسیر و زین
مگر بر ملک زدی از مود	بکس بینه بر ز صرخ شود
ی می نشسته کله بر خشت	ششسان در زانم شست
که با دست کند نخبه و پیر	شکبهای زود روزی پیر
بر او زشت روی آید هم	جواب است آلت باغ بد رام را
برو شرفی را غر غم کند	خروسان ز بولش جوف کند
نظر بوی روشن جراع بوز	منشای کل در دماغ زور بند
رخسنت بفرستادن چرخ	چو دانست که سوک جنبی

استخوان

بدینور ششمن زمان گفت خبر
مشکوی دارن خورنا بلوی
کماروی به روی دلارز نراود
سهای کسب ششمال
بلی عهد زدن مرا موده
بیرا نشد مردمان زین
دراود بامان بازین و زر
بود ستودن باطنی خبردی
دو نایه ناس دلارز گفت
در ده مشکوی مشکلی نیست
بستنی براز خور زنده در
مران بست چران مردم فریب
خشب بدین حدیقه لیه زده فرود
بست گوی بسته را زین
دار جریخ کردن خطای نمود

زمان قدم بر دو گشت و نهر
کجا بران کسبم آرام بوی
به بیم زنده ششم دراز
برازم سر زین ششمال
بست که از اصل ششمال
نرایان نمودند میان بزین
زده بستند کاشتن بستر
کشت و آوردن زمان بجای
نمایند در هزار اگر ششمال
جوانک دران کجا زنده
فرمیده ششمال فرموده
بست کرد بازی جوم دم ششمال
زنده داد و بستند کجا زنده
دوبی زمان ششمال دور
بست جایه ششمال از نامی نمود

۱۰۶
۵۵۲

۱۵۹

شنبه ز جبهه تن ز با منبره زلف کنایه نوار و در آینه کشت
 امیدم نهضت خند سرانجام کار که نو عهد از ولسند و امیدوار
 با خیال ملین خانه رای آورد خداوندی شود بحسب آرد
 بغیر از دل از و زلف کوشش نهضت متعلق بود از آینه کشت
 ندان یادش را چشمت تمام به حسن سیری خشن حکایت
 که روشن شود روی چون شمع شود و نمک در آینه کشت
 بر روشن رخسار خشم به آینه بر آن سرج حل خانه کشتن کند
 زور از چشمت در پیر خشم به برین آینه کشت و عهد
 جب ز باغی خندان باز کرد نمای این متعلق است از کرد
 زبان کس است زلف کوشش به بیای خود آمد برین به چوی
 بر روی با سوی عهد آورد به در جنب بر کس کار عهد آورد
 چشمت کشت با روی زلف جهان که در سبزه آینه کشت
 کس خانه هم خانه زادی شود بسا داده هم بسا دی عهد
 تاب زارین مکه باید منت شمع زبان در آینه کشت
 مگر کوشش عهد از باج به زلف نوسن آینه عهد معراج به

آینه کرد

مطر اندکین همه مرز بوم	بنسوخ خواهد زد و بیاورد بوم
بدین آب و گوهر جبار استند	سپهانیان بدین آب که خوا
تنه جانی مطرب و فرود نام	کشند در بطره کوی و بام
جهت آن نور از انشی خفتند	عجم بگردان برادر خفتند
در گوشت در سکه کار با	برادر کل شده کوی و بار با
رغبتی سرای و بر بطری	نشدند مطرب هر برتری
خود را خود دوست گزیند	شکر زین تل خود افروخته
زمن زنده گشت از روزی	ز عزیزان طرف مالیت
نشد مطربان رو و از امیر	ز بس تو خزان که بی
شکر نامه و شکر نامه	کلات شکر مال و طرز
طعن بر شکر کرد و خود شکر نامه	شعنی سرخ کل شکر نامه
ز لعل کشندی و بکار فخر خند	سیر از شکر کوکی
منفی بر آورد هر سو خود شش	همه بوم کنوز شادی و شش
رخ و زلف از این شکر	هر شب عود کرده از بر سیه
در رخت لاله بود و طار کر رخ	خدیف بود و لعلی بکواه خرخ

بهر شکر

زبیر شهنشاه ماهیگیر گشته
 زبیر شهنشاه ماهیگیر گشته
 فرستاد برود مشکوی شاه
 فرستاد برود مشکوی شاه
 ای شاه روم ازین تاج
 ای شاه روم ازین تاج
 بی شکست نشا و زور و دی
 بی شکست نشا و زور و دی
 بی شکست و با هم نبرد
 بی شکست و با هم نبرد
 بخت بد چنان درین تاج
 بخت بد چنان درین تاج
 خوش بخت خوش در شکست
 خوش بخت خوش در شکست
 زبیر روز و بوی نفس گدا
 زبیر روز و بوی نفس گدا
 بخت نافت بر کام خود در شکست
 بخت نافت بر کام خود در شکست
 که با روشک و بوی شکست
 که با روشک و بوی شکست
 خن شکست ماه روشک گدا
 خن شکست ماه روشک گدا
 خوش شد دست گدا بی شکست
 خوش شد دست گدا بی شکست
 بدین نعل کرد شکست ماهی گدا
 بدین نعل کرد شکست ماهی گدا
 شکست بر سر از حکم زوفا
 شکست بر سر از حکم زوفا
 اندکین سیر شکست بر جده
 اندکین سیر شکست بر جده

راست

شاه

111

خزان که از این سو می‌رسد
 جوهر است و نوحه در کمر می‌زند
 بگوشت و کرم و زهر بود
 جونی رو بود و حلقه بود بود
 مدد از این سخن که داری است
 جو دارا و دانش هر دو را داشت
 پذیرفت زود و خری می‌شد
 پذیرفتی محنت تا شرم و نماز
 بگری زاده از بی نرم شاه
 نشاندند در عهد زری حجاب
 بگرفت که خسرو و شمس
 ز نظاره کان پرده برداشتند
 پس گفتند پیش کشا فر
 که بنده کمال را بر فروخت منور
 سبک داد و زبان داشت
 که از رخسارشان کردشان
 ز لایم گرامی ترین کوی می
 بهر کشته جانی بدو مانده را
 سپردم زینهار اسلیمی
 بهیچ لایق نیست برفتن آنکه
 پذیرفت تا این که مادرش
 تو دین و وفادار دل هم شوی
 بسوسن سپردند نهاد را
 پذیرفت تا این که مادرش
 نهاده نازان گوهرت ولد
 نهاده افسوسم سیری بر رخسار
 چمن جامی شده و زاده را
 بگوهر خردین در آمد بهار

۱۹۱۱

دو دوری

بای

1.4
Oct

که بیدار و باشم کم به بود	ز نالغی ما از بان لبه بود
صلی در بادشاهی که خوش	برود و درناجش بکوش فرا
بکی ساعت از دین روی او	سکبات نه مانند روی او
نای در آن کشور خوش	بر آسود ملان بهنشی خوش
جوش از رخ روز برقع کشاد	حق بر حبس دایه جزید بود
خوش مرا می در آمد بکوش	خوش از غم غم مملکت خوش
زنی خروشان طاق دم	فرور کشد و طاسها خوش
می و مجلس و شمشیر و آرد و طالب	مرا زه کبی در آرد و ملک
شمه بخت نشور و شمشیر	بکی بخت شمشیر بر میان
بر آمد چو خورشید باله و کشت	فک در عسل کمر کرد و کشت
بر آرد اسبه برقی از نای خوش	بلطی که برده زبند و خوش
نندند ناکما از نای	بهر دهر هر می بخت حاجت
شکر کشت مطلب بر کشتی	کمر بست سانی کبان بر روی
ز نری که بر کشت بر در و آب	هر من رای بر و جهان رود آب
بسکند سحر و جادو و کلاه	دیگر هیچ کس گذری باز سر و

ز بس کج دان

11-49

شاع کز نامه کاسد مباد و کربا و غریب حاسد مباد
 بارای سخن کوی طالب سوار لب طمخ را لکاک مبار
 سخن ران از لیل نامور خندان فرو دم فسونی با شفقمان
 کدایند هر سر کز دست تخت باندیشه لغز و رای دست
 خلیل دله که چمن شهر بار ملک حسابان بر آورد کار
 ز سپردن چرخ غمروز رنگ نمودن بسی در سامان دنگ
 با صطرح شد تاج بر سر او بجای کعبه مرت شد و لشکار
 شد از رسته ملک لرزان دو قوی کشت پست در لرزان دو
 غمزان بر و همبست شدند بان سر بزرگی از سر همد
 منت رمی که باشد سر و کشت فت اندند بر شاه فروز کشت
 ز سر خسته منل بار و دنگ ز شوراک چمن نابله از رنگ
 ز حلال رسیده است از و باج همان یون نشان است از حاج
 جویش با می برکت ز زمین نهاد ز کج سخن فصل روغن کشت و
 که با لقمه راسا من کرد درین کوی ترا خوشش
 سر چمن من را ز لایق ملک با جسم بر بند چمن نور تاب

با لایق

و به مناسبت را بر گفتم خوار	ما را که در اینست مستانم قباچ
و بقل خورشید و ماهی و ماهی	خجسته خوش باری دهم
لکه گنج آرم زو نماید	پس که منم به ملک ملک
بهر و بر اینست گنج کار	و به منم قلد و لقا زار
نارم زین بر من در هیچ کار	کار زین کسی گوید بر من کار
در اصل لعل است بر کاسه و کوب	نخست نام او را که نخست کوب
چنان ز سحر و دلم که سینه	سحر را سحر که سینه ز سینه
سحر در خود خود و زار من	سحر در منم سحر سحر
بخت گنجی در منی بد	بیا و اینست گنجی بد
عجب است گنج من را بر گناه	نور منم گنج منم گناه
چو زدن گنج منم گنج منم	چو در دست منم گنج منم
نما کردن منم گنج منم	بدی با دایم ز منم بود
من گنج منم گنج منم	که گنج منم گنج منم
چو دلا بگویم منم گنج منم	زین سحر بدی گنج منم
بهر چه ز منم گنج منم	سحر منم گنج منم

مجلس

115

که در شش ضلع کسری و کجای تو
 که در یک شش بن نشیند چاه
 سده که در ملک عالم گرفت
 بنی سین کام بود بر گرفت
 علاج صحت معاف از دل تو
 بنی سین سب و دوسر از تو
 جهان با بدینه نعل از شاه کن
 همان نس که لور و کوماه کن
 جوید مال افان شد کامها
 همی نش بر کام و در کام
 به کشور و فاسد ان بافتند
 میست که تمام او را خستند
 حبیب با تو بان و دین با تو
 لغزانی کوشت بر تو
 جهان چله و زیر ستم و زشت
 چنان چله و زیر ستم و زشت
 خیر و عافیت در این فریاد
 که است این کار و بی پروم
 خیر و عافیت در این فریاد
 که است این کار و بی پروم
 و شاد و مسرور خود را خواند
 که در ملک عالم گرفت
 و شاد و مسرور خود را خواند
 که در ملک عالم گرفت
 و شاد و مسرور خود را خواند
 که در ملک عالم گرفت

۱۱۲

۱۱۷

نغمه

ز روز و نور خود سر ستم بروم	که چو چرخ در سنوار دوران فروم
نباید که ما را شوخ و مازنیست	اینها را بدو لایق و نامردم
بدندش کبر و سر کشیست	که تاراج و خمن شود خفت
چهار اوجین در دست تابست	وزین گونه و در ده خطر تابست
وز خشم و دمد و لکست	که طارم چهار کجکست
نوشه در جوانی بخوی بار جا	سندیده باشی بفرنگ و در
چون کشت را که از این فتنه دور	که همه تابست از هر طایفه دور
چنان روشنیست را که با تو تاب	بر ما شود کار و کار و تاب
برای که دست و پا بد خرد	نمیداردی از کار و کار و خرد
نباید که کار از دین و داد	منبری زمین جز به یکی معاد
ترا از بزرگان بسندیده ام	چشم نیکت از این خدایم
وزیری خفیه از رای مسین	چون گفت با کار و کار و خوس
که فرمان برون باد و جهان	بفره کنایه و کار و کار و جهان
زمان ما زمان قدر و قدر و قدر	خوش باشی از هر طایفه
مستی که فرمود رای بلند	کس از خشن و خشی نه ببرد

از خنده

دردی که در سینه است	که ندیدم دست چپم ز راه
دردی که در کمر است	نزد من غلامی بود خوش
دردی که در دهن است	سوی بازگشت من نهان
دردی که در دل است	چنان بسیار از دهن من
دردی که در چشم است	همه عالم از خود همکاران
دردی که در دست است	وز دست من بر زمین است
دردی که در پا است	بر آن زمین لغو است من
دردی که در گوش است	ظرف ما ظرف هر کس است
دردی که در دهان است	بر و باز مگذار یک سر
دردی که در لب است	لحن خوشش را بدو بگفت
دردی که در دندان است	بهر دهنش از نبرد دندان
دردی که در گلو است	همان چوب مالک است
دردی که در سینه است	ز روی دیده هیچ کس را
دردی که در کمر است	در و بجا بگاده خوشی
دردی که در دهن است	بر آن زلف من نامشاهی

۱۱۳
۹۱۴

جوانی سوی کشور خوش باز
 طلب زاده کان ابرافروز چهر
 بر نسوی بادشاهی نیست
 طرفت ایشان ز فغان
 که چشم و کمار را لبان
 در آید کز بونان و روم
 جوهر یک جدا و آیه شاهی کند
 ز غوغای ملک خورشیدی
 چو دهن بر آرد منبأ راجد
 و ز کس نیکوتر هیچ بوم
 کجیز می شه باران بکوشش
 صندار کز خول کردن کتان
 پیش تیغ بر خون کشی بیدار
 چه خوش دایمانی در دین بوس
 کجانداز شو کعبه دلاخ و دود
 مکن کار کوناه ناخود دراز
 که ما بر نوبت سرور کرد سپهر
 طلب کلاه بجای نیست
 بر سوبلی لطف دار کن
 بیند بر خول دار ایمان
 خرابی در آید در آن غزل بوم
 ز مکران کشته جراحی کند
 ندارد نسوی ما و غنای بسی
 مدعی چاره باید بر در ایست
 سیری کشته خدایان کس خیر
 که نا نشنه را خندان بنار و بکوشش
 جو خون سایه من نایبشان
 نیز انبر خول است با خرج تیغ
 که بر ما کز ایستد ما که گشتند
 کم گذار باید کم گذار سرد

و دستور از من گونه نبود و راه
 در دامن سرخشت سبک شد
 نیکو بود میرزا باستان
 صاف از فرمود که کند و ز سر
 کشته خانه باسی بر چه بود
 سخن نای سرشته اندر دری
 بومان فرسا و با تر حمال
 و دستور از فرمود سناه
 از دشت را بر آید
 بومان شهبه جای کند از شنبه
 ماه جهان روشک بار
 جویدد از بومان زین
 جویده ماه شد کان کویر کشاد
 نهادن نامش پس از میر توکل
 در شعله که دستور در گاه بود

سخن کار کردند پذیرفت شاه
 غارت سپهر خانه زرین شد
 بدست طشت خانه زد و در آستان
 بر نفس نشاند بر بار
 اشارت خال شد که از در بود
 زیر حکمی سافند و دست در می
 بنیست از زبان نیکو زبان
 که کرد از سپه سوی روم راه
 جان دفتر و لور و خوا همه
 بومان زین راه
 صدق در شکم و ز شنبه بود
 کرزن بار شد کوهی نازنین
 جهان بر کبر کان کویر کشاد
 بومان اسکندر اسکندر و سوس
 بومان زین تاب مشاه بود

این کلام
 در این کلام
 در این کلام
 در این کلام

همدرو جان خود بردن	ملک زاده را در خرام و خروش
نوازش دلش را بفرست	نوازش رخسار را ببار و نبوش
دل و جان زهرش را بر ساقی	همی میدردی و بنوا
فرورد خاشاکش را بکفام کار	بر آوردن کبریا بکفام کار
چون من کسی ده که بکشد	بباید قیاسی که بکشد
ز کجاست زمانی با نام	مگر بوی راحت کانم دهد
نه بر رخ زدن بکشد رخ	ببارت بود قال فسخ زدن
فراموش شدن در پراگندگی	بلند می خوردن در افکندگی
برون سوزشهای رخ را بکشد	خوشم از درون صحرای خروش
ز بهارگی در کبر و لطف	خواجه خرم و عیاره سکا
که پیش بی خرد از یک شک	کند از دل ز یک شک و یک کجک
بوی و دل کس نمیداند	دری که در غایت نماید
که به یاد تو امانی به بوی	ز به بوی قال کان بوی
چو کس ازین به بوی	در رخ از بوی که بوی

ناله

و شفت طلب کرد بر سرور	برینب رخاوی ز کسور
وزن کفها کو بود دل فریب	فرستاد هر کس به کمال فریب
صاف در و نمود از مشک ناب	نویسنده هر جانین به جاد
از فلک لبس که چندل برآمد برین	سر خیزد ز آسمان بر زمین
خداو جهان در جهان تا خلق	بر آراست غم سفر خلق
هنر نامها بحیرت خواند بود	در آن آرزو سالها مانده بود
که خون بچشم دشمنان بود	حسرت نبرد دمی را بشم بود
همان کعبه را بنرمیند جهان	نمودن کز دل نقش فروز فانی
بغال تا بکون جاد به پیشین	جهان را با راست از فال بخش
بفریزی فال شد رنم	از دل فال گوشت پیرس
چونک شمع را میند شاه را	بلک حرم را ندیدگاه را
بخوار تا کنج را بر گرفت	بغزم بایان راه کند گرفت
سر آن حرم از گرفت	سر آورده بر خط فرمان او
چو دیدند و سیر زدی نکرش	حرم نیز کشند فرمان برش
چنان ماحفت بر شوز تا زبان	کز زبانان را لب مد زبان

بماند
بهر من

بماند

به منزل کوهستان کرد خوش همش نزل و همش کشتن
 و خود نهاد با بسنی همان کوهستان و کشتن
 به ناله کوهستان رسیده ایست
 هم از نای ایستاده ایست
 هم از نای خطی ایست
 شسته نای هم ناله و هم ناله
 زود کرد کوهستان ناله
 زمان نای زمان ناله
 جهان و کوهستان و کوهستان
 همه نای و کوهستان کوهستان
 سوی کوهستان ناله
 ناله ناله ناله ناله
 جو ناله ناله ناله ناله
 طایف ناله ناله ناله
 ناله ناله ناله ناله

۱۱۶
 ۹۰۳

۱۹۱

بر آن نشان زد خوش
 درم و او نشن بود کنی روان
 خود خانه را بنان کرد جای
 نیم خانه در کج و کویر گشت
 خوش را بر نشن کجا آورد
 من را بر درویش از درویش
 باستانی نه سر سب تو من باز
 در ره در لعل یک زلف
 بریدی در لعل جوار دمان
 که است چهل جنبان رام
 چرا کار در من فرو نشین
 بفتح تو این بوم نزد یک سر
 باین در نشن بر پستی کنند
 و یک کار کرد سب تا می ماند
 و دانی منم آن کوار پسر
 خرمه لبی داد و در نشن
 شمر و در نشن کار و دل کاروان
 خداوند است نشن نهی
 در دام و رشک نهی گرفت
 درم من ز بر بانی آورد
 حال خجل آدم من را سهل
 یکی سر سب از سر غافل
 بهی خفته خوش کرد و لعل
 ز فرمان وی ز در آباد کان
 ستم را در مع نام نهی نام کرد
 نکردن بر بوم را مارک
 چرا ماند ز شام نام یک سر
 زار شاه را ز بر و سب کنند
 که آمد در رسم من را و باد
 بر آرد و دل از تن نهی شد

در لعل از من کوار پسر
 در لعل از من کوار پسر

119
cat

122

10

نوازیش کو می باید ورده دلو	نبرد کشتن کشتن و سر کلاه
به سر شدش اهل مآوا ز نرم	شیرین زبانی دلش از کرم
نمود و ما خازن زود حسنه	کند جلی ماللا بود کج
شیر لوار رو خلعی ثنا هولده	بر آرد لند ز طوفی هولده
ز دیبا و کونر شمشیر صام	درینست باد شمشیر صام
عنان کرد و کور کار زینا	که فرمود ثنا شمشیر صام
فدائی ملک جملی انضری	به یمنده و جملی انضری
ز طوفی ز روز نواج کورفتان	شده از طوفی کورفتان
تک نشسته به یمن بر کینه	زیر دلی است آفرین کرد باد
شفا به دست در دلی شکی	خضر زور کورفتان
میان است زور دست شمشیر	از دلی بس به یمن شمشیر
بخش شمشیر خانی مام کشت	که از دلی مام کشت
بدان زور دلی شمشیر	فرموده شمشیر
در آن حورم لگا و تنو شمشیر	شده از دلی مام کشت
سوار و جان دبه داری هر	بر آرد لند ز طوفی هولده

جان

که نفس نه بدست عاریت	که نفس نه بدست عاریت
سب و روز خوشم علی	سب و روز خوشم علی
لما سن شیب دن واصل بدم	لما سن شیب دن واصل بدم
عشان که موی محبت	عشان که موی محبت
بخت کنی راه را سنو	بخت کنی راه را سنو
نوشته آیه بروج بود	نوشته آیه بروج بود
که مالک و مال بر	که مالک و مال بر
سبزی که درخت و در	سبزی که درخت و در
چو آب روان است که در	چو آب روان است که در
سین ده که فی خردل	سین ده که فی خردل
سعد دران ملک و حلال	سعد دران ملک و حلال
نابادی است بکل	نابادی است بکل
زبان شرم ری	زبان شرم ری
در کوثری است بر	در کوثری است بر
و باغ و باغ و باغ	و باغ و باغ و باغ
که نفس نه بدست عاریت	که نفس نه بدست عاریت
سب و روز خوشم علی	سب و روز خوشم علی
لما سن شیب دن واصل بدم	لما سن شیب دن واصل بدم
عشان که موی محبت	عشان که موی محبت
بخت کنی راه را سنو	بخت کنی راه را سنو
نوشته آیه بروج بود	نوشته آیه بروج بود
که مالک و مال بر	که مالک و مال بر
سبزی که درخت و در	سبزی که درخت و در
چو آب روان است که در	چو آب روان است که در
سین ده که فی خردل	سین ده که فی خردل
سعد دران ملک و حلال	سعد دران ملک و حلال
نابادی است بکل	نابادی است بکل
زبان شرم ری	زبان شرم ری
در کوثری است بر	در کوثری است بر
و باغ و باغ و باغ	و باغ و باغ و باغ

۱۲
۹۲۰

۱۹۲

برائے عثمان بن کعبہ و بنی قریظہ

[illegible]

1954

[illegible]

1944

1990

برای این که

ماہنامہ نائن

بہ خراب موہل بند اور مذکور

نور محمد بن عبد الله

کتابخانه عمومی

سندھ کی تاریخ و ماہنامہ

محمد بن عبد الله

وزیر اعلیٰ

1990

100

100-443886-1

1990

100-443886-100

روزنامه و ماهنامه

١٢٤٤

卷之四

در مقام اولیٰ و ثانی

41

بهر سبب که این آفرین گراست
نمودن کاین مرز و بوم
زنی از بسبی و جلال است
فوی سی و شصت و دو
بر دین کبریا
و نه در پیش است
علا فانی مرده و زنده
زنان شتر سینه و سیم
تیمار نسل با لاله
کمی قائم بیاور برین
فرشته و ملک
و زنده و زکات
نظم و نثر

که این نهضت برین
زنی از بسبی و جلال است
فوی سی و شصت و دو
بر دین کبریا
و نه در پیش است
علا فانی مرده و زنده
زنان شتر سینه و سیم
تیمار نسل با لاله
کمی قائم بیاور برین
فرشته و ملک
و زنده و زکات
نظم و نثر

در این نهضت
زنی از بسبی و جلال است
فوی سی و شصت و دو
بر دین کبریا
و نه در پیش است
علا فانی مرده و زنده
زنان شتر سینه و سیم
تیمار نسل با لاله
کمی قائم بیاور برین
فرشته و ملک
و زنده و زکات
نظم و نثر

در این نهضت
زنی از بسبی و جلال است
فوی سی و شصت و دو
بر دین کبریا
و نه در پیش است
علا فانی مرده و زنده
زنان شتر سینه و سیم
تیمار نسل با لاله
کمی قائم بیاور برین
فرشته و ملک
و زنده و زکات
نظم و نثر

از یقون و فرخنده اند از نشو و نما و شرف و عباد

بسیار است که در این راه بود

بسیار است که در این راه بود

بسیار است که در این راه بود

بسیار است که در این راه بود

بسیار است که در این راه بود

بسیار است که در این راه بود

بسیار است که در این راه بود

بسیار است که در این راه بود

بسیار است که در این راه بود

بسیار است که در این راه بود

بسیار است که در این راه بود

بسیار است که در این راه بود

بسیار است که در این راه بود

بسیار است که در این راه بود

۹۳۶

۱۲۰

بگرگونه که بخواه بسازد	ز شمشیر و شمشیر خردار نهند
بی زلف و در کمان مجلس فروز	کشیدند زمین زلفها خرد و وز
چو کلاه خیز از بی همستران	فرشاد بر روز زلفی کرد
ز لب مرد بهشت که آن نیک	زمان بر زمان بی بسنود
چو کلاه بکشند ز کلاه او	کمان بدید شد خردار او
ملک را بدیدار کن و نواز	زمان بازمان بهشت نواز
بدین ناخبر باید از روز او	به چند در آن ملک ساز او
فدما که او بفرستد	طاعت در خدمت بهشت

سمو و
۹۹۳

۱۲۴

فصل سیم در بیان سوره

چون شب دین را نعل ز لب نواز	در آمد بر نعل و نعلی فروز
بر سیم رسولان برار است	سوی ما رفتند فریادار
چو آمد به نواز که نواز	زمانی بر گشت و زان بر نواز
درو در نعل دید چون آمدان	زین لب نعل و نعل و زمان
بر سیم نعلان چون خرافیه	سوی ما رفتند و نعل و زمان
نمودند که در که نعل و نعل	کرو فرج و نعل و نعل و زمان

رسولی رسید آبار و هوش	چشم آوردی جوی خوش
رسوایم صورت بکردی	بود از زلف و غوغا لعلی
بر آیدست نوشت به درگاه	پذیرد و گرفت این بنیاد
چیزی چو کمال رالعه کوه رسب	صفای لعل و صفای دل
بر آید کوه نمیشد کمال	فرهنگ بر کوه لعلی برید
در آید کوه جوی و حسن باغ	در آید آن و خند علی و جوی و حسن
بر آید کوه منت منتی	کوهی نرنگی معجز بدست
نمود کاشان کجای آوردند	فرستاده را در سر آوردند
و کمالین درگاه دیوانی	بح آوردند و سران او
فرستاده از در و راند و لعل	سوی کشتند چون خرامنده
کمرید و کشتند کشت و ناز	پرسم و سوالان خبر و ناز
نهی در آید و خرد و خرد	بهت نی سرای قشیر شده جد
بر آید حور و رالعه و حسن	بلا و حسن کشت خبر و حسن
ز نس کوه کوش کوشان	شده چشم بزمه کوشان
و نامیده با و نیت و نیت	خرامنده را کشت کشت لعل

127

زبون من چو در کعبه من سجده
کجا بینی که در سجده من شکر من
که در من یک دست هست که در من
بدرگاه من نایب من
چون رو در من ملک من
که چون ملک من در من
بی خانه و دیوار من
بدر من شد کای که در من
مراد من نو فرزند من
خاک من که در من کای من
شسته من که در من کای من
بای من نو در من
که با و در من بر تو من
چنان که در من در من
بنا من که در من

و در در در در در در در در در
زین که در من فتنه من
همان که در من کای من
ز جوش من در من
برو من دولت من
چرا که در من در من
نقل من در من
بدر من نو در من
همان که در من در من
خاک من که در من در من
باید که در من در من
ز با و در من در من
که در من خود در من
که در من در من
فرستاده من در من

بدر من

بنام تو چون تیغ گردن زد
 و کین چو شمشیر تیغ باری کرد
 تیغ سگزد چه رانی سخن
 مراد خواندی و خود بر نام لیدی
 فرستاد اقبال من پیش
 چاه و کفایت لبی ز سر او گشت
 سگزد بخت و من چو آب
 مرا چون می در خجاری سی
 دل خود زده و مهدی ازاد کن
 سگزد و حکمی چنین گشت
 بدرگاه او پیش از دل زینت
 در باره نو شایه بوشمند
 کزین پیش بر دل فریبی بمان
 سینه و خاور دین و نقد
 بیامد بر لب و نامت

کز از ره کین تیغ بر من زینت
 سگزد تیغ و سحر و لیدی کند
 سگزد نوی چاره و بخت کن
 نظر بخت کن که خام لیدی
 زنی طالع دولت از دین
 بزویش من خوار و کین
 شمشیر سینه بر آفتاب
 که مالی حرم پاسبان نشی
 وزیر خوشتر شاه را ما دین
 که جمال معام خود و دست
 که از او قدم رخه با دست کرد
 ز نوشت من لب خوشتر ملک او
 نبار استی بکریایی مباحث
 که مرد است نامت نام
 نهفته من شمشیر در جرم کرم

۱۳۵
 ۹۹۴

فرساده را نیست آن و شیرین	که با باندی برآرد نفس
نیجاری خورشید را کم کنی	نه در پیش من نیست راحه کنی
در آید نه بندی و چون عوارض	بخشیده را با باشد این بار
جز آنکه نشانه های پوشیده	کز دراز پوشیده آید دست
خواجه ای چنان دوشاه دلبر	که نماید ز رو باه بیخامش
اگر من چشم تو نام آورم	سکندر نه نام ز تو نام آورم
و اما نامم نزد کان چه کار	نصف نماید درین سرده مار
اگر شدی ز ترغیب ممت	بودانی و آن کس که نفس
اگر در میان دل بسته ام	نه از رویه از نزدش
در آیین شایان در رسم کبابی	بام آوریل که نمیدانند زبان
چون بچشم شب بانو کردم دید	عزیز برده فعل را بر حلد
جوابی افزای گفتی برآز	که تا فرودم سوی خانه باز
براستی تو شایان شریک	که پوشیده خویشند از برخل
که تا من چه بود دست پوشید	بکل روی خویشند پوشید
تفرمود کار و گنبدی دوان	خویشی درو بگری خندان

بگویم که ندارد

این را در میان خانه نشاند
 و این را در میان خانه نشاند
 و این را در میان خانه نشاند

بگویم که ندارد

گوی و سوز از شقیقه آن حور
 بهین مانند زنجیر کمر
 لکه لکه لب خندین مگوین
 واکه لب بگذر بر شمع
 سگند لفران او سار و
 بعینه در صورت خویش در
 سینه در آن کار یاد صواب
 بهر سوز و زک در آن نگاه
 خود و لب نوشتن کاین نهاده
 به گفتن کای حس و کامکار
 به لبش و مهر و آبش دان
 ترا من کینه بر سینه ام
 بنو لبش و زلفش نمودم
 اگر چه زلفش بر سینه ام
 منم شیرین کردنش شیر و

مرد و لکه خنجرش کبر
 درین کامگاه از بی صیقل
 با بروی خویش آستان و اسبوس
 جوانی بهر خدی می نشست
 حوری نوشتند بر سینه او
 و لایب بدست بداندیش
 و سر و مانند بکارگی در جواب
 بداری خود برد خود را نگاه
 بر آسان شد از زندی که در
 بسی بازی کرد چنین روزگار
 بهین خانه را خانه خویش دان
 هم بخارسم کجا کجا می نده لم
 که با لبش من بر تو کرد
 ز حال جهان بیخبر نشنم
 چه ماده خبر شیر وقت خبر
 بخانه نوزاد و فرزند

۱۳۹
 ۹۲۴

بدر

۱۲۹

31

[illegible]

مہینہ ہفت روزہ

[Handwritten signature]

سید علی حسینی کربلایی

[illegible]

Spinal fluid

خفاں فہر

نفسش در دهنش

نفسش

چنان خوردم نفسش در دهانش
 چنان که خورد نفس فلان پادشاه
 پس از ناخن پای نافوق سر
 زهر سال خورده و هر ناز
 بگویند که هر صوفی از قیاس
 شب و روزی چای ساز می نیم
 تر از روی بخت روان می گنم
 به نفسش کان باقیم در برند
 که تاجان بهر شناسی دهد
 جو گفت این سخن با سکه دلبر
 فروماند به بلبلان و سگاه
 نه یعنی دوشاه است سطرنج را
 بری همه جل از سرخس گلشن
 عروسانه بر کرسی نشست
 شهنشاه شرم آن مایه
 زهر بر کس ازین رازدار نیست
 بزرگم که کن نفسش را
 بکرم هر صورتی در لطف
 بکرم نقد روی انداز
 شناسم که بستم فرشته نشین
 درین برده با خود مبارزی نیم
 سبک بکنی خسروان می گنم
 خیال تو آمد و ادل پسند
 بر آرزوم خسرو کواهی و بدنا
 زخمت گران بایه آمد بر شرمنا
 که گفت را بر نشاند دوشاه
 که بر بدلی تو کند رنج
 فرو و آمد و خیمت آورد پیش
 شهنشاه را گفت که این سخن
 جو زد رفته از زنگ می زند بک

۱۲۷

چون شناسی این قصه را
شهنشاه از کز کز شناسد

ن
مادر

بدل گفت کاین کار دلان گزین	بفرستد مردی دلش روشن
ننی کاس خن کرد بهنگد	فرشته برو آفریند گند
دلان نباید که باشد دلبر	که کیم شود کینه ماده شیر
زنان را نواز و بود سبک زن	بود سبک مردان نواز زن
زنان آن نه که در برده بهمان بود	که آنکس برده لغبان بود
چه خوش گفت چمت بداری زن	که در برده با کور به جای زن
مشو لیس بر زن که زن با پست	که خوش به به کرچه دزد گشت
اگر نیک بودی با حقان زن	زنان از زن نام بودی نه زن
و کما گفت این چه کم بودی زن	شعبه درین برده نه بود
به تلخی در اندیشه را خوش ده	در افتاده زن را فراموش ده
بحاجی جان دلبر هر بان	که زیبا شست است و شیر بان
گشت و نشینی کینه در بافتنی	بجز شیرین چه در بافتنی
از بجا اگر گشت باز خوشش	نکته درم اندازه کا خوشش
نه پوشش و کر رخ چون بجان کان	نکیرم ره و رسم دیوان کان
دل به را برکت نام زن بند	کره بر کره چون نولم فکند

بازمانی

هر طاعتی خشنده افتاده بود / راننده را حارثه باده زور
 یکتایانم درین پنج و تاب / جنبانست کوفتی که عین پنج و تاب

حکایت بطریق تمثیل بود

شندم رسن بنبر و سوار / برومار کی رفت چون نوهار

۱۳۸
 ۹۲۳

برسد نشن ز عهدان / که چویم خرابی چشم اندی

چنین داد با سنج که در این فیدر / بغم برداشتن چون توانم سپر

درین بود کانی زور و تابش داد / وز این سیر کی روشنا میشد

با فضل کور و انسانی طبع / کشانده ناله آید بدید

ازین دلیلی گفت با چنین / ام آفرین است در داد و دین

تمنی چونها کند نه گناز / برو دلو را و سبک کرد

تمنی چونی برده کوه سر / نواز خنده بر بالک بالاد

چون می شنید را مالک کوشش / نشاندنش سیر کی را خوش

سکنند در دریاها خوش / به بندم دوست شد افکندش

که بسته نوسانه چون جاکسران / بفرموده بان پری میگردان

نه بر کوه زارانش خوان کنند / بنده خورشید با می توانند

این قصه از آنست که در آن روز
 در آن شهر که در آن روز
 در آن شهر که در آن روز

۱۳۱

کسب من که چون شمع بر خاستند
 نهادند نری ز غایت برون
 رفافت بنگ کرده بر درو
 همان قریصه شکر آستینه ها
 ایلمای تو شبان خیز شربت
 ز بس گوشت و ماهی و ماهی جویم
 ز رخ سیره روی زلفین بساط
 مخصوصی سترایی و اچار لغز
 ز نوزینه خنک و حلوائی نر
 ز بس صاف بالوده عطاسی
 قفسای گلابی و گل سندی
 تخمین ز جلاب نوشین سر
 بساط از بی خبر و بخت
 نهاده یکی خوان خورشید تاب
 یکی از زرد و دیگر از لعل بر

بزرگداشت و جام زرد

ملو غانه خولنی بر در آستند
 ز می خنجه خنجه از خند گون
 ز کرد سر برده تا کرد گوشت
 چون برشان کرده رخنه
 خرداد از خود های بهشت
 شنده در زمین خامای سبزه
 بر آورد بر مرغ خواران بساط
 ز بادام و لسته بر آورده مرغ
 بنگ آینه ننگها و شکر
 با مغز مالوده کامدجای
 طرز دفتان از دم خنری
 زمین گشت چون خوشه شاد
 بساط از زرد افکند مالک محف
 برو چارخانه ز لمبو تاب
 سیوم ستر ز بافت و جویم زرد

نسخه
ملو غانه خولنی بر در آستند

خرداد از خود های بهشت

طرز دفتان از دم خنری

یکی از زرد و دیگر از لعل

محلی بود و سید بنش مالای ش
 که نامش نون شاه ماند نه سال
 جوهر طهری و سبزه شاد
 و نام بر خورشید بنش راه
 بنده گفت نون شاه
 بخورشید بنش راه
 کند رخسار بنش خالی گویا
 چه می شد که سنگ در آن خوان
 نون شاه بنش گفت ای سبزه
 بنواگز من زن نامانی جلیل
 درین سخن ناخوش خوان ندیم
 همه شنیدند که سنگ را چون جوم
 حلوه خورد و در سنگ را
 طعمی بیاد که خوردن توان
 بچند نون در روی شاه
 چرا از نون سنگ ناخوشی
 به خبری خبر بار سر او خوش
 چو ناخوشی از این سوله سنگ
 درین ره چو سنگ بایک
 ک سنگ ای سنگ برود نشد
 نون بر آرد به سنگ از باج

1370

آمدن

ن

ز بخت و زمان زن نخر کوی
 بنوش آب گفت ای شه بالو
 سنج بکفتی که جوهر بخت
 والی که این نکرده بودی بخت
 و اگر بود گوشت بر کلاه
 ترا که گشت خوان بر ز کوه
 چه باید خوان کوه و خن
 زدن خاک بر دیده جوهری
 و لیکن جوی بنیم از رای خوش
 نه از آفرین بر زن خوب
 نه پیش تو ای با نومی پیشین بیان
 جوهرت با این آفرین کرد گوشت
 نه نمود کار نه خواست نه جوهر
 بخت از همه جانم برفت
 ز خدایت چنان شود چندانکه شاه
 دشت

ز ما خورده خوان کرد و نشسته شوی
 به لبش مردان بهوش خوان
 ز جوهر بخت سنگ نارد بخت
 که گویند جوهر بخت نمی گشت
 ز گوشت نه با جوی تاج شاه
 ملاست به بدن ناکر از جوهر
 مرا جوهر اندازی امواج
 هم خانه با فونت اسکندری
 که سینه ها تو گشت بر جاک خوش
 که مار را ببرد شود در نهان
 مردم که ز جوهر بر زمین
 ز بخت را اولست کرد با فونت
 بهم از نظر و نهان نازده
 دوران جاکلی نکرده خست
 ز خوردن بر آموخته

افزون شد

همان

بهر

چون

بهی رخ چو شکر شاه دید
 ز بس بر آفتاب زین رخسار
 ز بس زین ای گوهر نگار
 نشان چو آید برگاه شاه
 ز دو ماهگاه بر پشم طناب
 فرو و انداز بار کی با خراش
 رقبان مارشک دند باز
 سپهر آن جهان دید در پیشگاه
 کرد در گنج داران دایره
 همه شده باغبان بواجع
 و در پیش حصار جو در این حصار
 زمین بس داد آفرین بر گرفت
 بفرمود چو شکر که از زیناب
 خود چو جهان نشاند از برش
 میرسد و بس مهربانی نمود

جهان در جهان خل و غماه
 هوا گشت کنگر از صحرای عشق
 نمی بردره بر در شهر بار
 سر نوینی دید مرا و ج ماه
 سدنش ز زوینش از نیم
 زمین بس شاه جهان دار
 در آید نوین گشته شهر بار
 ستر افکند در سایه یک کلاه
 پیش جهاندار فروزه بهر
 نه بار ای جنبش نه بار ای
 بلز به آن در که تنگ بار
 فروماند زان شهر مردان محراب
 بلی که می آید چون آفتاب
 خود مان و دیگر فراموش
 بر آن آمدن مهربانی فرود

برینم

کارهای و لی زیناب
 در دیننده را زیناب
 چو زیناب ازین
 چو زیناب ازین

نیشتره را

[illegible][illegible]

5/10/50

2011-01-01

۱۴۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- اگر کسی در این روز چارپایان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

تغیر یافتن باوہ خون مانہ کن

مفت محمد رفیع الدین صاحب

فہم فیہ من ذلک

بسم الله الرحمن الرحيم

وہی ہے جو اس کی طرف سے

1950

مجلس شورای اسلامی

1990

186

بسم الله الرحمن الرحيم

100-443889-10

برای دریافت اطلاعات بیشتر

در استیضاح و تبیین

فنا انشاء اللہ

وہاں پہنچ کر وہ گھنگھریٹ سے ہاتھ دھو کر کھانا کھا کر سو گیا۔

بہارِ نیکو سرگوشیا بدین

نہج کفر و انحراف

کتابخانه سید و جهان

کتابخانه ملی ایران

وہ مسلمانوں کو

مکتبہ دارالافتاء دارالحدیث

بسم الله الرحمن الرحيم

1997, 1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 26

نگارنده که در دهر دردم
تین جفا که این عجز دردم
هم که من سوی تو آید
گر که این عجز دردم
نه که این عجز دردم
بیکو عشق دردم
تک که این عجز دردم
اسم که این عجز دردم
جوار که این عجز دردم
ساز که این عجز دردم
کام که این عجز دردم
کام که این عجز دردم
کام که این عجز دردم
کام که این عجز دردم

[illegible]

الشيخ محمد بن عبد الله

برانم از ناله فرزندم بموم
 در آید در این نشک اوم
 کنم دست بپوشی میان
 بهر نوم و هر شوری کز دست
 از این دست دلی بزم بامم مگر
 خشن خاشاک و گل کویگاه
 در آن کوه فرخ در ایم نیست
 فغانهای در بای جرز لای کنم
 بوموک در ارم در بای کنار
 به بنیم که نازم چون آمدم
 جد کوید هر یک در بن و نشان
 زین نیست و از ناله سپاه
 کجا او نهد پای منم
 اگر آب و آتش کد جای ما
 گر نهد ز لاله کوه مار را خاک
 مردم نگه و در محرم سوزم
 هم یک جای است اوم
 زین حکم بیدم منفرد میان
 بهر بنم که خورشید دل در اوم
 که این بلعین شود کار اگر
 بهر بنم که خورشید دل در اوم
 ز جرحه بر آن گوشت افشان کنم
 زمانه کجا رهنم
 که دست نه بیدم سر از رستان
 که در بزم است تدبیر شاه
 ز قتل او بیدم سر نهیم
 مگر در فرمان زور می ما
 به بنیم و در دل ناله بامم

نیتا چمن راه برداشتن
 نیتا کرده دست زدن گشتان
 پیچیده رباب سنگی
 غنی کردن کشت زار گنج
 جهان خوار چون دید گنج زر
 در آن بستی خود نشسته
 ز بس گنج و گوهر که در بار داشت
 بکوه و بصحرای سخی و رنج
 چو دغا طرآمد جهان جوی را
 زمین را شود پیش و منزل عشاقش
 بلند همانرا زینست و بلند
 زهر واد و بیدادی که شود
 فرو شود باز و بر بیداد را
 بهر یکای مصاری کنند
 ز دوری در آن شد انباشک

ز ما خدشت که کند استن
 نوازش گری کرد بسیار
 کشت و از خزان در بنگی
 بزرگوهر گشتی که کرد
 غنیمت گزینا گزینش
 که گشتی جسم بداند بیداد
 بهر حال که شد ز در دستوار
 سبایش نگردد و کشتند
 که در خنجر آرد کلین کوی را
 بگری و خشکی سازد قیاس
 در از بستر چیدست و نه چید
 براه دارد و نکند فی ره بود
 ز ما ز خون غلزلزاد را
 ز بهر سر زخمی که می کنند
 که دارد ره دور و در و ملک

۹
 ۹۹

139

در از بستر چیدست و نه چید
 براه دارد و نکند فی ره بود

نباید که ضایع شود رنج ما
سپاه از غنیمت گردان بارود
ملی که شهبان نموده است
دل را ناله ناسرگشته بکاف
ز فریادگان الهی بریده پناه
همه بختی سالی خشم شناسن
از دیکمده حضرت شهید بار
بهر کار از و چاره و خواستی
ز دشتواری راه و گنج خزان
جوابش خزان آمد از پستی
سپه نیران شاه فرمان کند
ز بهر گواهی بهر گنبدان
بدان نا جو آمد از راه دور
گواهی که برگنج خویش آورند
شمار این رای را عالم لای

نمود روز و شب نهان گنج ما
نیمه صد جوان گنج بسیار بود
که نرسند از دست دشمنان
و دوستی ز نونج بر روی فرستند
صد و سیزده بود با او بر راه
بهر بر سر شغل صاحب قیاس
بدان پس نرسد از راه و اخبار
که ز واردن چاره بر خواستی پدید
سخن بلند با کار سنجی خزان
که سنج گنج نهان کند در زمین
بورا نیا گنج نهان کند
طلبی کند بر یکبار از خود تن
ز بهر شمره جای بر آرد
نمود از شنبه پیش آورند
سپه سلامت درین رای بود

قهر بود تا هر که گنج بود
 به نیرنگ گنج جای کرد
 بر اندوه هر یک در آن بود و رفت
 جدا هر یکی به سبیل خویش
 چنان بود بازی روزگار را
 نه پیش و نه برآید بروم
 همان لشکرش را از یک کس کرد
 ز بس گنج پیدا که در یافتند
 جود خانه روم سردند جای
 مکی و بر سنگین سروش شدند
 به نیرنگ گنج نامم که بود
 که تا هر که روایت ایندوست
 خود نذران گنج در نرسد سال
 سنانکه از راه غنیمت کری
 نذران گنج نماید به پیش کی

نهان کرد و نذران گنج بود
 طلسمی بر تن گنج برای کرد
 بکمال گنج نوشتند و خود باز گشت
 بر این گنج ستمی ز غفلت خویش
 که گشت را در گون شد ایستاد
 فرو ماند گنج اندرون مرز بوم
 بان گنج نهان نباید شمار
 سوی گنج نوشتند به شناختند
 ز شغل جهان بر کشیدند پای
 به طاعت گنج شمع افروختند
 بدو زنده و دیر دادند زود
 از زن نامها گنج کرد و بدست
 به گنجها مست از زن گنج مال
 کز آن ضمیمه را جا کسری
 و هر پیش بابت و اگر نذران کی

- سر ۱
 ۵۳۵

بیاید و آن گنبدان بپسندند و زدن گنج تارنج خود بر گنبد
 کوه و دولت مرابای رخسار که با چشم و دست و پایشان گنج را
 بیسانی آن کی گنبدان فرو برد و جلال او بر سر آورد
 بمن در کار این مردو کم کرده ام فضاغت بخواب چشمم
 گفتار اندر گشتن و در راه زمان و دماغ و دانش برضا صواب
 الله اب بر عای زاهدان گوید و در بدن کردن زار نشکر خود
 کسی که در زنی شکست نماند و درین حالت لاف قللی زند
 نیکی طبع برده و نامش کز و شک باید سیرت و خوش
 بجز این در گزند و خوش که این دروغ با شنیده به پیر و کس
 جو خوشی ای مرد شکلی پس که نامی بر این زنی شکلی پسند
 بجز این شکلی پسندش بفسکی و کز جامه ها به فروشن
 نه بی گناه و شکلی پسندش فروشنده نافه را تا کر بر
 به ز نام شکلی و گرامیست بد آنکس که شکوای نامش
 گذارنده این لودین خیال فم از شکلیان زوی ماه و سال
 سگند که اینی تنهایی بخود بدان نام شکوای سود

سوی جهان نظر داشته
نشدن پادشاه و شهنشاه
کی راه غیبی با فنی
به حاکم رزی برادر است
تا آنکه آن بود در جهان
سبای که با او محکام بود
بود و پادشاهی و داور و فرمان
نراج غیبی و رزی از شکست
تا شهنشاه را شکست داد
و پادشاهی را بدو داد
ازین پس پادشاهان از بیم
همه را از پادشاهی و داور پادشاهی
و پادشاهی را بدو داد
و پادشاهی را بدو داد

بدان را بر خورشید نگاه داشته
نظر پادشاهی با فدا و گمان
بخت و گنجش و دوشینا فنی
از آن به حسب مد و نواست
که فیروز را فوق کردی سنگ
ازین پس پادشاهان
نخستین پادشاهان را
تو از پادشاهان چه پادشاهی
بگو تا کنیم که در دوزخ
و پادشاهی را بدو داد
و پادشاهی را بدو داد
و پادشاهی را بدو داد
و پادشاهی را بدو داد

سکینه

17.
953

143

در دست من است
 تنویر من است
 کس از بهر کای خویش از او
 نخواهد کس از بی وفا و یار
 این کونست درم سزاوار خوش
 رست استای دین از نور کار
 که بری دوزخ است
 کس از بهر کای خویش از او
 نخواهد کس از بی وفا و یار
 این کونست درم سزاوار خوش
 رست استای دین از نور کار
 که بری دوزخ است

بکس و نه کاره
نشست و نه است
نه خدای نه خدای
روا نیست خدای
برو نیست خدای
چو سینه چو برون
فرستاده و نه خدای
جهان نه خدای
روا نیست خدای
نه خدای نه خدای
جهان نه خدای
روا نیست خدای
نه خدای نه خدای
جهان نه خدای
روا نیست خدای

کین نه خدای
نه خدای نه خدای
روا نیست خدای
نه خدای نه خدای
جهان نه خدای
روا نیست خدای
نه خدای نه خدای
جهان نه خدای
روا نیست خدای
نه خدای نه خدای
جهان نه خدای
روا نیست خدای
نه خدای نه خدای
جهان نه خدای
روا نیست خدای

نه خدای

وای

۱۲
۹۴۰

ای

۱۴۳

مرا در میان مردم است
بکس از آن که نخواهد بود
که در آنست که در آنست
تو می بینی که در آنست
کس از آنست که در آنست
مرا در میان مردم است

مرا در میان مردم است
بکس از آن که نخواهد بود
که در آنست که در آنست
تو می بینی که در آنست
کس از آنست که در آنست
مرا در میان مردم است

همین گونه در مردم سرور و جود
بکس از آنست که در آنست
که در آنست که در آنست
تو می بینی که در آنست
کس از آنست که در آنست
مرا در میان مردم است

همین گونه در مردم سرور و جود
بکس از آنست که در آنست
که در آنست که در آنست
تو می بینی که در آنست
کس از آنست که در آنست
مرا در میان مردم است

بکس از آنست که در آنست
که در آنست که در آنست
تو می بینی که در آنست
کس از آنست که در آنست
مرا در میان مردم است

بکس از آنست که در آنست
که در آنست که در آنست
تو می بینی که در آنست
کس از آنست که در آنست
مرا در میان مردم است

[illegible]

در یادگار

در یادگار این شهر سادات و بزرگان
در یادگار این شهر در یادگار این شهر

در یادگار این شهر در یادگار این شهر
در یادگار این شهر در یادگار این شهر

۱۳۱
۹۶۹

در یادگار این شهر در یادگار این شهر
در یادگار این شهر در یادگار این شهر

در یادگار این شهر در یادگار این شهر

در یادگار این شهر در یادگار این شهر
در یادگار این شهر در یادگار این شهر

۱۴۴

در یادگار این شهر در یادگار این شهر
در یادگار این شهر در یادگار این شهر

در یادگار این شهر در یادگار این شهر
در یادگار این شهر در یادگار این شهر

در یادگار این شهر در یادگار این شهر
در یادگار این شهر در یادگار این شهر

در یادگار این شهر در یادگار این شهر
در یادگار این شهر در یادگار این شهر

[illegible]

صبا کزین کو صبح آید

و صبح با صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

زبان و صبح

از زبان و صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

و صبح با صبح

۱۳۶
۵۶۹

۱۴۵

Example 1

100

سنة ١٩٥٨

محمود بن کاظمی حنفی

یہ کتابیں مینو مکتوب

عظیمی فرزند سید امام و

بر خیزد از کتب مرده و حیات

عالمی اور عالمی سطح پر
تعمداتی عارضیت و زبردستی
و ان کے نتیجے میں

مرحومین کے حوالہ سے

محمد بن حسن بن علی بن ابی طالب

مجلس شورای ملی

سیدنا محمد بن عبد اللہ

100

بسم الله الرحمن الرحيم

کہ دور است از تندرماں حیات

بزرگای و خوری جوی است

درد تخت محمود و حامد

ما داند که این حکم را

کتابخانه و موزه سینه

کتابخانه ملی افغانستان

برای فروختن کالاهای خود

عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله

الشيخ

کتابخانه ملی افغانستان

برلن دیریشکی زبان و ادب خانہ

بیان در نحو و آرای

بہیمان ہزاروی دروہ آمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

بہارِ شریعت و احکام

مکتبہ کتب خانہ جامعہ کتب خانہ

وہ مجلس ملک مذاہب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیریں رہو جسے مایہ ابرہ کن

جملہ دلائل و قیامت و نجات

معنی دہلوی مراد

بسم الله الرحمن الرحيم

محمّد بن عبد اللہ

برآمد جو کاغذ پر لکھا ہے۔

روزنامه‌ی فرهنگ و ادب

مرکزہ سائنس و فزکس

بسم الله الرحمن الرحيم

ملک رومی جو بیسیہ حوالہ

سید محمد باقر

شماره جاری زمستان ۱۳۵۷

مکره کائنات و شرف و عیال

جہاں میں عشقِ نرین

وہی ہے جس نے

ریحی از ملک و سپهر مستور است

[illegible]

[illegible]

۱۰۰

در کتب من جام است
 نیکو کاران است
 بهر کس که در این
 کارهائی که در این
 در کتب من جام است
 نیکو کاران است
 بهر کس که در این
 کارهائی که در این

در کتب من جام است
 نیکو کاران است
 بهر کس که در این
 کارهائی که در این
 در کتب من جام است
 نیکو کاران است
 بهر کس که در این
 کارهائی که در این

۱۲۹
 ۹۶۴

کوهن جازع و رسته اند	زیرانی بیل مگر خفته اند
و علی نام لهوانی مسکین	مگر حرکت و دندان لورانی
منی عظمی مکرارم روزی	که در غایت نفس خست
و منارم غمی خن خیره خبر	که بر دی در کس نفو جایگیر
کنم از یه و بیلان جایی گرم	در مار از غایب جانی باد شرم
و لویا عین تحت کوهن نیاب	که حکمت مار را به عین است
به تحت ز رست زین که در جانی	که لیس ملی گذری می است
و بر تحت جاد و منوالی است	لذی ترستی بر تحت است
چو در جام کهنه و می نماند	جام و کهنه نباید فساد کند
بیا سلا دل جام کهنه و	که در شش دهد و دینار را
بیا لب کنی نه نایه و سگوار	بنده پیش کهنه و برون روزگار

۱۳۲
۹۴۰

۱۵۰

شهاب سهراب و جهان داور	فلک پاکیه منتری میگرد
کجا نرم کهنه و برون خور	سکندر کهنه و برون خور
جوانی گوشت از سر خود و دین	فنی و کوه و دین و دین

همه درینست قضاوتی / که درینست قضاوتی

چو درینست قضاوتی / که درینست قضاوتی

نست علی بن ابی طالب / که درینست قضاوتی

همانست که درینست / که درینست قضاوتی

تجلی که درینست / که درینست قضاوتی

بجای که درینست / که درینست قضاوتی

چو که درینست / که درینست قضاوتی

درینست که درینست / که درینست قضاوتی

فوتی که درینست / که درینست قضاوتی

خون دمی که درینست / که درینست قضاوتی

درینست که درینست / که درینست قضاوتی

درینست که درینست / که درینست قضاوتی

درینست که درینست / که درینست قضاوتی

درینست که درینست / که درینست قضاوتی

چون درین روزی که منم
نزد کف ایستاده است
حسب بر آن گشته است
بر پیش او نهاده است
سینه اش نشین و روی
پشتش هم غنیمت زده بود
زبان از دهان بیرون کشید
نگران روح بسازد
جودش در یک انگشت
روزی به طفلش میبرد
قند شادمانی بکشد

در آن لحظه که خداوند
گذاشت جان او را
که هرگز بران محنت نداشت
و قلمش بر لوحش
هر زمانه که خواهد
خوش رویی داشت و خندان
منتهی به جگرش می زد
کرد تا دلش می شکست
در این دنیا باطن
تا که در حقش می گذشت
کشیدم که در حقش

174
902

1391

152

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

SECRET

بسم الله الرحمن الرحيم

کمال که در قیاس با این عالم
هر چه در این عالم است
کل این عالم در پیش او
در پیش او که در این عالم
زیر پای او که در این عالم
قد و خالص این است
زین خوف و خلق و خواسته
بدان دست که در این عالم
شیر که در این عالم
از آن که در این عالم
بدان دست که در این عالم
بیاست و این عالم

سوره
بسم

هر چه در این عالم است
که در این عالم
زیر پای او که در این عالم
قد و خالص این است
زین خوف و خلق و خواسته
بدان دست که در این عالم
شیر که در این عالم
از آن که در این عالم
بدان دست که در این عالم
بیاست و این عالم

بی نام خداوند

بست تامل کولان خواب

مردمان عاتق ناسپار

بود نیک کی بود بد محال

مردمان عاتق ناسپار

نه جهان نه من نه بد نه بدست

مردمان عاتق ناسپار

که چون بود عالم را بدوش

مردمان عاتق ناسپار

اگر می خوری نه می پختن

مردمان عاتق ناسپار

مخور زعفران تا که روی هر لک

مردمان عاتق ناسپار

هر اسان نولز روز بخار سا

مردمان عاتق ناسپار

کیست که بر دگر بود خوش

مردمان عاتق ناسپار

بگو که نفت آتش که میزد

مردمان عاتق ناسپار

حاصل در کف نفس لا اله الا هو

مردمان عاتق ناسپار

تو که نیکو کردی کار

مردمان عاتق ناسپار

در اندیشه کوه می خست

مردمان عاتق ناسپار

بابی بیکان رانی تو دلد

مردمان عاتق ناسپار

۱۵۱

۹۲۹

۱۵۴

مجلسی چون باز او قیام گفت
خبر داد زین کار گفت

که بر استان بوی بارگاه
زینت است و لب و لعل و نگاه

نزد آن ملک بپوشید و بپوشید
نزد آن ملک بپوشید و بپوشید

زبان و خلق و خلق که در آن
نزد آن ملک بپوشید و بپوشید

چنان که شستم ملک را بپوشید
نزد آن ملک بپوشید و بپوشید

نزد آن ملک که در آن بپوشید
نزد آن ملک بپوشید و بپوشید

نزد آن ملک که در آن بپوشید
نزد آن ملک بپوشید و بپوشید

نزد آن ملک که در آن بپوشید
نزد آن ملک بپوشید و بپوشید

نزد آن ملک که در آن بپوشید
نزد آن ملک بپوشید و بپوشید

نزد آن ملک که در آن بپوشید
نزد آن ملک بپوشید و بپوشید

نزد آن ملک که در آن بپوشید
نزد آن ملک بپوشید و بپوشید

نزد آن ملک که در آن بپوشید
نزد آن ملک بپوشید و بپوشید

نزد آن ملک که در آن بپوشید
نزد آن ملک بپوشید و بپوشید

نزد آن ملک که در آن بپوشید
نزد آن ملک بپوشید و بپوشید

نزد آن ملک که در آن بپوشید
نزد آن ملک بپوشید و بپوشید

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين وآله الطيبين
الطاهرين

بر کینه و خیزه تیرگی که
که لذت و آسایش را بر آید که

پہروری محمود اور خدیجہ

سرویس من منتهی سردر شود که با خود او به رخصت می فرستادند

خود را بنامش عثمان می کشند و به مکانی شده در میان می کشند

رحمہ شہزادہ خلیفہ

سوی تاج گاه لولورد روی

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
لنا حكمة ورحمة

کونین فتنہ ماندھم، دیم ناز، قاضی انور شافعی، دراز

مجلس اول در شمارد مجلس سحر تحت خطبه گرفتاری نیم

جویدار لکھنؤ کن بدول
لکھنؤ کن بدول

میرا شکریہ نہتہ خدیجی سرور کرو چشم بدلتا ہوں کہ

سید الشهدا علی بن ابی طالب علیه السلام
 حضرت ابی طالب و سید الشهدا علی بن ابی طالب علیه السلام

1997, 1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 26

سید الشہداء (علیہ السلام) نے فرمایا: ہر مسلمان کو چاہیے کہ وہ اپنے

بسم الله الرحمن الرحيم

مادران حومه حمله شو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیتفرد و بیسایه محبت تراورده نموده و سیدتی محروسی

[illegible]

در پاره های سیم و زده با
در پاره های سیم و زده با

وہ وقت ہمارا تھا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

وہ کہتا ہے کہ میں نے اس کو دیکھا ہے۔

دستور مدحمان در قزوین

شاهزاده محمد نیک، مؤسس و مدیر دین و دنیا کار

کونزق لوسبلانی حکومت

کرمیہ سہ ماہی لہور کا ایک پرچہ
الذی کان موقوف لہو

100

[illegible]

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript page. The text is heavily obscured by dark ink smudges and stains, particularly in the upper and central portions. The script is dense and appears to be a form of historical Persian or Arabic calligraphy. The page number '157' is visible on the left margin. The text is arranged in several lines, with some words and phrases being more legible than others due to the damage. The overall appearance is that of an old, weathered document.

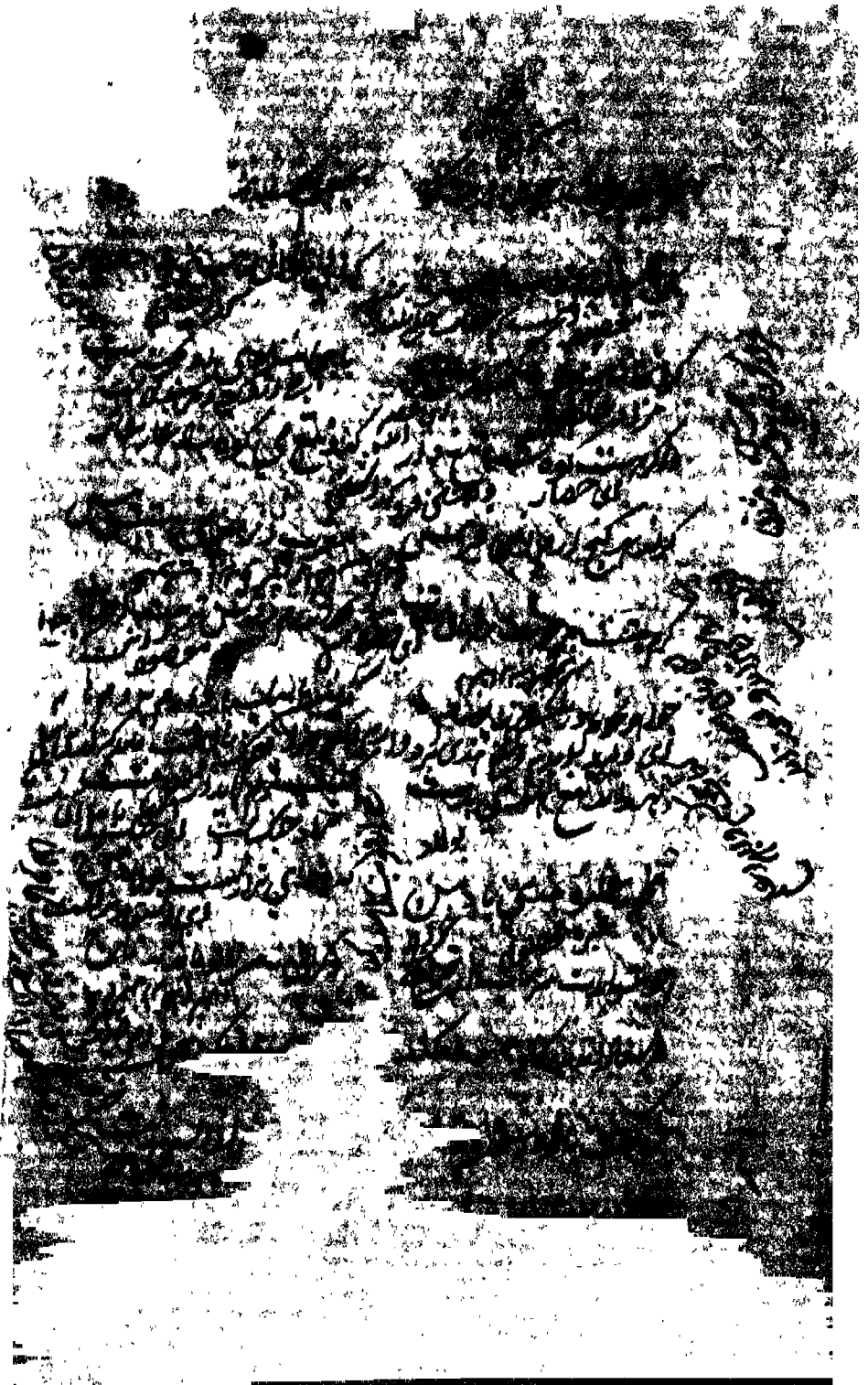
[The page contains dense handwritten Persian script in two columns, which is mostly illegible due to extreme contrast and noise in the scan.]

[illegible]

Handwritten text in Persian script, appearing to be a list or a series of entries, possibly related to a historical document or a collection of names. The text is heavily obscured by noise and artifacts, making it largely illegible. The visible fragments suggest a list of names or titles, such as "میرزا...", "خان...", and "...".

159

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰



Handwritten text in two columns at the top of the page, likely a preface or introductory section.

۱۵۰

160

Main body of handwritten text in two columns, continuing the narrative or discussion.

[illegible]

کام تو نماید سرخسین کام تو

سرخسین و کافور و مشک و گلاب
بر آن بزمی نامور و شاد
سرخسین و کافور و مشک و گلاب
بر آن بزمی نامور و شاد

و کافور و مشک و گلاب
بر آن بزمی نامور و شاد
و کافور و مشک و گلاب
بر آن بزمی نامور و شاد

و کافور و مشک و گلاب
بر آن بزمی نامور و شاد
و کافور و مشک و گلاب
بر آن بزمی نامور و شاد

و کافور و مشک و گلاب
بر آن بزمی نامور و شاد
و کافور و مشک و گلاب
بر آن بزمی نامور و شاد

و کافور و مشک و گلاب
بر آن بزمی نامور و شاد
و کافور و مشک و گلاب
بر آن بزمی نامور و شاد

[illegible]

10-10-73

بسم الله الرحمن الرحيم

سید محمد علی

کتابخانه عمومی و موزه

مجلسه اول

مکتوبات علیہ السلام

من لم يلقني فليكن من الغافلين

الشيخ محمد بن عبد الله بن محمد

(Faint handwritten signature)

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

بسم الله الرحمن الرحيم

وہابیہ کے خلاف جو کچھ لکھا ہے اس میں کوئی غلطی نہیں ہے۔

محمد بن عبد الله بن عثمان

حذا وند بودم شرم حاکرت

مجلس شورای اسلامی

بہار دینا کرم

جہان کن کراں عہد کیا

در کمال و کمال

کوران چهار کونہ فریستہ

کشم با تو عهدی در سحر



بسم الله الرحمن الرحيم

A high-contrast, black and white photograph showing a dense, textured surface. The image is characterized by a complex, irregular pattern of dark, jagged shapes against a lighter background, creating a highly textured and somewhat abstract appearance. The lighting is very harsh, resulting in deep blacks and bright whites with very little mid-tone detail.

در جاده و در راه
 نه که بگویند و نه که بگویند
 نخواهیم که جاده و نه که بگویند
 را آورد و نه که بگویند
 جهان و نه که بگویند
 که بی او مبادا سپهری
 امان خواست که بگویند
 که بی او مبادا سپهری
 بسجده در کار و نه که بگویند
 برین قهر را که بگویند
 که بی او مبادا سپهری
 این است و نه که بگویند

کرفت از شادی و شهنشاد

همه شاد و شاد و شاد و شاد

همه شاد و شاد و شاد و شاد

۱۴۰۹
همه شاد و شاد و شاد و شاد

همه شاد و شاد و شاد و شاد

همه شاد و شاد و شاد و شاد

همه شاد و شاد و شاد و شاد

۱۶۳
همه شاد و شاد و شاد و شاد

همه شاد و شاد و شاد و شاد

همه شاد و شاد و شاد و شاد

همه شاد و شاد و شاد و شاد

همه شاد و شاد و شاد و شاد

همه شاد و شاد و شاد و شاد

چند روزی که در این شهر بودم

زین علی بیگ شاد و کوی لو
 حکم فرزند زاریت خجسته
 نیکو بی بی خوبی و ملک
 خوشه و سدرش باز آمدش
 بایستی از شقایق فرخ
 طراز عروسی و کویست
 تبرک سبزه لادن و سنان
 حوله رخسار و دینار
 زنجیر مرغ و بیاقوت و نعل
 زحام زمر و زخول و عقیق
 زین علی عیال و خلوت بگول
 زین علی کار و کج در صبر
 زین علی کار و کج در صبر
 زین علی کار و کج در صبر

شاد و کویست شاد و کویست
 لطیف و خوش و سبزه و کویست
 بگوهر هم آبی و هم زار
 عروسی خندان دینار از آمدش
 کز یاقوت خشم و خوتیا
 پس از آنکه منش را بد و ملک
 بطلی برار است خجسته
 بلنکینه خرمگاه و زینب خست
 ز تازی سحران بولاد نعل
 از ویرگی در حواله غریق
 زرومی گنیزان زینب و کویست
 و سنال و شکر کیمت و سبزه
 زینب و کویست ماه سبزه و کویست
 زینب و کویست ماه سبزه و کویست
 زینب و کویست ماه سبزه و کویست

۱۴۱
 ۵۴
 درین کتاب
 ۱۶۴

چو ملک بر سر بالو
نخستین دلی با شکوه
کلی لذت خند برود
چو ناز قهر ناز جهان نام نه
دشمن و دوست کاران
بنت دل خن که در کوه
که کار جهان شد بهر دوستان
ز کی خجلی کسید و بخشیم
نقص خودم شدن خود
برسم ز کجا به پیش لبم
روی خامه با هر غزل و نظم
چو ناله بران و بری او
سخت و شیرین و ناله
کلی هر کی در دست

یا بلوچه انگشتی و بلوچه
بهای پروانه خسته
نامشروع بی حاشیه
سختی لب که در بود و چون
در آن بخش از حد خط است
ما خطی که در دست بود
چرا در این سر و پا
که پیش در لعل و دل
چرا به دوست به دوست
خود را به نام و نام
مگر کار که نام هر کس است
زود یا حاشی یا هر دو
ز نام و نام و نام
که نام و نام و نام
که نام و نام و نام

ناله

